



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



نوجوان

۲

رشد

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه
● دوره چهارم ● آبان ۱۴۰۰ ● شماره پیاپی ۳۱۵ ● ۴۸ صفحه ● ۵۱۰۰۰ ریال



صدای بال فرشته‌ها
حال خوش نوجوانی
منقار پرنندگان
سفر سیب



سفر سیب

دانه
آغاز داستان درخت است
اما

بی مهربانی و نظر دوست
برخاستن، درخت شدن، سخت است
باید که آب و خاک
با لطف نور

شوری در او فشانند
تا در سکوت سبز تأمل

بیرون زند ز پوست
آنگاه پل زند

از تیرگی به نور
تا واقعیتهای

بالنده و عجیب شود در باغ
روزی درخت سیب شود در باغ

محمد حسن حسینی
تصویرگر: شیوا قاضی



نوجوان

@iRoshd

۲

رشاد

حال خوش نوجوانی

حالا وقتی به دوران نوجوانی فکر می‌کنم، حسایی افسوس آن روزها را می‌خورم. ای کاش می‌توانستم یک بار دیگر به دوران نوجوانی سفر کنم تا در دریای مواج پر از حس و حال آن دوران شیرین شنا کنم. هیچ دوست نداشتم آن دوران زود بگذرد. دوست داشتم هر چه طولانی و طولانی‌تر بشود. اصلاً بی‌انتها و تمام نشدنی باشد.

دوست نوجوان من، قدر دورانی را که در آن هستی بدان؛ دوران هیجان‌ها و تجربه‌های نو، دوران آزاد شدن از پیلهٔ کودکی و بال گشودن در آسمان پهناور نوجوانی، دوران تصمیم‌گیری‌های مهم، دوران شناختن خود، دوران انتخاب رشته و شغل، دوران هویت‌یابی، دوران جوش و خروش، دوران خلوت کردن با مبدأ هستی و راز و نیاز کردن‌های پنهانی با خدای خود. دوران عشق و عاشقی‌های نوجوانانه، دوران فدا شدن برای هدف و برای وطن، درست مثل شهید حسین فهمیده و همهٔ فهمیده‌ها در انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس. آه که چه دوران بی‌نظیری!

هشتم آبان «روز نوجوان» را خدمت تک تک همراهان خوب مجلهٔ «رشد نوجوان» و تمامی نوجوانان سرزمینم ایران، تبریک عرض می‌کنم. فقط یک خواهش و تمنا از دوستانم دارم. لطفاً و لطفاً اصلاً دوست نداشته باشید زودتر بزرگ بشوید. خواهش می‌کنم در نوجوانی‌تان بمانید، نوجوانی کنید و لذت ببرید.

علی اصغر جعفریان



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر نشریات و فناوری آموزشی

دوره چهارم آبان ۱۴۰۰ شماره پیدایی ۱۵ صفحه ۴۸ هریال

- ۱ حال خوش نوجوانی
- ۲ تولد ستارهٔ طلایی
- ۴ یک فرق کوچک
- ۷ جدول موضوعی
- ۸ منقار پرنندگان
- ۱۰ شغل یا سرگرمی
- ۱۲ آواز گنجشک‌ها
- ۱۴ من علی دایی؟
- ۱۶ وقتی که آمد
- ۱۸ خلاقیت در محدودیت!
- ۲۰ قلعهٔ بدون بازگشت

ایستگاه

- ۲۱ بسی رنج بردم
- ۲۲ عیادت فوب
- ۲۳ بازار شام
- ۲۴ فوایب راحت
- ۲۵ به درد بفور

- ۲۶ نقش آرایه‌ها
- ۲۷ همیشه به موقع
- ۲۸ بگو، بنویسه!
- ۳۰ ماندگارترین ماه سال
- ۳۲ پوتین‌های واکس خورده
- ۳۴ هر رسانه‌ای رسانه نیست!
- ۳۶ داستان شاعر شدن
- ۳۸ گشتی در گلستان
- ۴۰ نرمش ذهن
- ۴۲ رولت گوشت و قارچ
- ۴۳ رولت خامه‌ای
- ۴۴ رام‌کنندهٔ باران‌های وحشی
- ۴۶ ورزش نجیب!
- ۴۸ مازاری‌کاری

تولد ستاره پلانی

زندگی همه جانداران روی کره زمین به وجود خورشید وابسته است. حتی زمانی که خورشید پشت ابرها پنهان می شود و یا هنگام شب که ما آن را نمی بینیم، پیوسته در حال انتشار نور و انرژی از خودش است.

خورشید تا چه زمانی می تواند درخشان باقی بماند؟ چقدر انرژی درون خورشید وجود دارد؟ ستاره شناسان جواب اکثر سؤال های خود را از طریق رصد به کمک تلسکوپ ها به دست می آورند. البته جواب بعضی از پرسش ها را هم به کمک محاسبه های پیدامی کنند.

مهمان های پرفایده

ستاره شناسان می توانند به کمک شهاب سنگ ها سن خورشید و منظومه شمسی را تخمین بزنند! در طول شبانه روز حدود ۴۰ تن شهاب وارد جو زمین می شود و می سوزد. اما گاهی تکه ای از یک شهاب می تواند از درون جو سالم بگذرد و به زمین برخورد کند. این تکه سنگ شهاب سنگ نام دارد. در دل هر شهاب سنگ اطلاعات زیادی درباره سن و سال و گذشته منظومه شمسی وجود دارد.

سن یابی شهاب سنگ ها

فرض کنید می خواهیم سن یک مومیایی مصر باستان را تخمین بزنیم. در بدن همه موجودات زنده عنصر کربن وجود دارد. وقتی یک موجود زنده از بین می رود، کربن بافت های بدن او به تدریج کم می شود. دانشمندان به کمک روشی که «سن یابی کربن» نام دارد، می توانند تشخیص بدهند چه مدت از زمان مرگ یک موجود زنده سپری شده است.

اما ستاره شناسان برای تخمین سن شهاب سنگ ها از روش های دیگری هم استفاده می کنند. درون شهاب سنگ ها مواد پرتوزایی وجود دارند که دارای نیم عمر مشخصی هستند. یعنی بعد از مدت زمان مشخصی نصف این مواد تجزیه و به مواد جدید تبدیل می شوند.



اسکن کنید و با خورشید بیشتر آشنا شوید.





نیم‌عمر اورانیوم
۲۳۸ تقریباً چهارونیم
میلیارد سال است؛ یعنی پس از
چهارونیم میلیارد سال، نصف
اتم‌های اورانیوم ۲۳۸ تجزیه
می‌شوند.

کپلر توانست
محاسبه کند که سیارات
در مدارهایی به دور خورشید
می‌گردند و نیوتون ۸۰ سال بعد نشان داد
دلیل این گردش قانون گرانش است.
ستاره‌شناسان به کمک قوانین کپلر و قوانین
نیوتن جرم خورشید را دو هزار میلیارد
میلیارد میلیارد کیلوگرم تخمین
زده‌اند!

ستاره‌شناسان از روش‌هایی مانند «سن‌یابی
اورانیوم»، «سن‌یابی روییدوم» و حتی «سن‌یابی پلوتونیوم»
برای تعیین قدمت شهاب‌سنگ‌ها استفاده می‌کنند.

پیدا کردن سن شهاب‌سنگ‌ها چطور به ما کمک می‌کند که سن خورشید
را حدس بزنیم؟ همان‌طور که می‌دانید زمین، سیاره‌ها، سیارک‌ها و دنباله‌دارها تقریباً همان
زمانی به وجود آمده‌اند که خورشید متولد شد. بنابراین سن دقیق سنگ‌های آسمانی می‌تواند به ما
بگوید که خورشید چقدر عمر دارد.

غول میلیاردساله

طبق محاسبه‌های ستاره‌شناسان، شهاب‌سنگ‌ها و خورشید تقریباً چهارونیم میلیارد سال عمر دارند. این
عدد دقیقاً به چه معنی است؟ یعنی خورشید یک ستاره جوان است؟ در میان‌سالی قرار دارد؟ یا ستاره‌ای
کهن‌سال است؟ برای پاسخ به این سؤال باید نگاه دقیق‌تری به درون خورشید داشته باشیم. درون این ستاره
به‌طرز شگفت‌انگیزی داغ است؛ یعنی حدود ۱۵ میلیون درجه سانتی‌گراد! در چنین دمای فوق‌العاده زیادی اتم‌های
هیدروژن به هم جوش می‌خورند و اتم‌های هلیوم و مقداری انرژی تولید می‌کنند.

- جرم خورشیدی ۲۷ میلیون
برابر جرم ماه است.
- جرم خورشید ۳۰۰ هزار برابر جرم زمین است.
- جرم خورشید ۱۰۰ هزار برابر جرم سیاره
مشتری است.

در فرایند هم‌جوشی هیدروژن فقط چیزی در حدود
۱۰ درصد از این جرم به انرژی تبدیل می‌شود؛
یعنی در هر ثانیه فقط ۴۰۰ میلیارد تن!
با یک حساب سرانگشتی متوجه می‌شوید که خورشید
تا الان تقریباً نیمی از هیدروژن‌های خودش را به
اتم‌های هلیوم و انرژی تبدیل کرده است؛ یعنی
خورشید ستاره‌ای میان‌سال است.

به این فرایند «هم‌جوشی هسته‌ای» می‌گوییم.
در این فرایند بخش کوچکی از هیدروژن درون خورشید به انرژی
تبدیل می‌شود. بنابراین خورشید تا زمانی می‌تواند انرژی تولید کند
که هیدروژن داشته باشد.

خورشید تا کی می‌درخشد؟

برای آنکه به این سؤال پاسخ بدهیم ابتدا باید
با یک ترازوی خیالی کیهانی، جرم خورشید را
حساب کنیم! این ترازو براساس قوانین
دو دانشمند مشهور، یوهانس کپلر و
ایزاک نیوتون کار می‌کند.



یک فرق کوچک

من با شنیدن همین آسمان و ریسمان‌ها به این فرضیه رسیدم که آدم یا باید پارک نرود، یا اگر رفت چشم‌هایش را این طرف و آن طرف نچرخاند؛ کاری که خودم می‌کنم. یعنی پارک می‌روم، اما غیر از نوک کفش‌هایم هیچ چیز را نگاه نمی‌کنم.

دوستی داشتم که یک وقتی خیلی صمیمی بودیم؛ یعنی هنوز هم دوستیم، اما نه به آن غلیظی که قبلاً بودیم.

دوستم اسم هم دارد ولی اسمش مهم نیست. یعنی الان مهم نیست.

دوستم و من انگار برادر بودیم. عین هم؛ دوقلو.

دوستم صبح‌ها یک دست لباس ورزشی می‌پوشید و بند کتانی‌هایش را سفت می‌کرد و پا به پای من دور پارک می‌دوید. دویدنش هم آن قدر خوب بود که تنها رقیب من توی مسابقه دو بود.

این‌ها را می‌گویم تا بدانید ما چقدر دوست بودیم و او چقدر کار درست بود.

این را هم بگویم که آن موقع‌ها برعکس الانش، یک بیت شعر هم خارج از کتاب‌های فارسی مدرسه نخوانده بود؛ باز هم درست مثل من.

قفسه‌های کتابخانه لاغر دوستم هم، به جای هر جور کتابی، پُر بود از مدال‌های رنگ و وارنگ مسابقه؛ باز هم درست مثل من.

دوستم همه‌چیزش شبیه من بود، درست مثل یک برادر دوقلو.

فقط یک فرق با من داشت که تا آن روز به نظر من و

خودش اصلاً چیز مهمی نبود که بهش فکر بکنیم. ولی از آن

روز و آن اتفاق که سرنوشت دوستم را عوض کرد، من به

این واقعیت پی بردم که چیزهای کوچک، ناچیز و بی‌اهمیت

به حساب نمی‌آیند، بلکه خیلی خیلی سرنوشت‌ساز هستند که

باعث می‌شوند معنی خوش‌بختی و بدبختی آدم‌ها فرق کند.

این را که گفتم فرضیه نیست. از آن شعر و معرهای دنیای

مجازی هم نیست که این روزها همه عادت کرده‌اند با دو تا کلیک

پیدایشان کنند و به هم که می‌رسند فرقه کنند. یعنی اینکه ما خیلی

بلدیم. اینکه می‌گویم فلسفه من است در زندگی. فلسفه‌ای که وقتی بعد از آن روز

و آن اتفاق به دیدن دوستم رفتم بهش رسیدم.



آن روز هم یک روز بود مثل همهٔ روزهای دیگرمان. صبح بود، هوا خنک بود، آفتاب ملایم بود، پارک خلوت بود و من و دوستم مثل همیشه شانه به شانهٔ هم می‌دویدیم. قدم‌هایمان با هم هماهنگ بود، دست‌هایمان هم، حتی صدای دم و بازدمان و لباس ورزشی یک شکل و یک رنگمان که یادگار یکی از مسابقه‌هایمان بود. انگار یک نفر توی آینه با خودش بدود. همین هم باعث می‌شد آدم‌هایی که برای ورزش صبحگاهی آمده بودند پارک، بایستند و نگاهمان کنند. فقط حرکت چشم‌هایمان با هم فرق داشت. همان فرق بی‌اهمیتی که نه خودمان دیده بودیمش، نه آدم‌هایی که نگاهمان می‌کردند. فرق بی‌اهمیتی که باعث شد یک‌دفعه کل زندگی‌مان با هم فرق کند.

من همیشه موقع دیدن چشم‌هایمان را پایین می‌انداختم و فقط نوک کتانی‌هایمان را نگاه می‌کردم. راستش از اینکه بینم با چه سرعتی سنگ‌فرش پارک را رد می‌کنم، کیف می‌کردم. اما دوستم چشم‌هایش را این طرف و آن طرف می‌چرخاند و دور و بر را نگاه می‌کرد. نگاه کردنش اصلاً برای من مهم نبود، بالاخره چشم‌های خودش بود و اختیارش را داشت. اما یکهو ایستاد و من چند متر دویدم تا فهمیدم ریتم هماهنگ آینه‌وارمان به هم خورده است و دیگر دنبال نمی‌آید. خوشم نیامد. برای همین برگشتم و همین‌طور که عقب‌عقب می‌دویدم گفتم: «چی شد؟ کم آوردی؟»

دوستم که کل صورتش شکل یک آخی طفلک جگرسوز شده بود، گفت: «اینجا رو ببین طفلک!»



منظورش از «اینجا» بوته‌های شمشاد پرپشتی بودند که نقش دیوار پارک را بازی می‌کردند و «طفلك» هم یک قرقی بود که زیر بوته‌ها افتاده بود؛ یک قرقی با چشم زخمی و بال‌های خونی. دوستم قرقی را بلند کرد و توی دستش گرفت. قرقی بال زخمی‌اش را یواش جمع کرد. از درد ناله کرد و قبل از اینکه از حال برود، با یک چشم که ساچمه‌سری توی چشم خون آلودش برق می‌زد و با چشم سالمش توی جفت چشم‌های دوستم زل زد و بعد گردنش افتاد. آن وقت قطره‌های اشک دوستم بود که سرازیر شد روی صورتش. من گفتم: «ای بابا جونور زخمی ندیدی تا حالا؟»

دوستم گفت: «جونور؟! با یه جونور باید این جور می‌کرد؟!»

بعد هم قرقی را پیچید لای کاپشنش و با قدم‌های آهسته تمام راه را برگشت. تا فردا و فردای فردا و چند تا فردای دیگر سر قرارمان پیدایش نشد تا بالاخره خودم رفتم سراغش. زخم چشم قرقی بهتر شده بود. بال‌هایش هم خونی نبود، اما دوستم هم دوستی که داشتم نبود. دور و برش پر بود از کاغذهای خط‌خطی و تا آدم پس‌گردنش بزنم که: «ای بابا این سوسول‌بازیا چیه؟» یک کاغذ داد دستم که بالایش همین شعر را نوشته بود. حالا تمام خوش‌بختی من این است که حرکت کتانی‌هایم از حرکت چشم‌هایم هم جلو بزنند تا مدال‌های رنگ و وارنگ توی کتابخانه‌ام آن قدر شود که کتابخانه‌ام جا برای سوزن انداختن هم نداشته باشد. تمام خوش‌بختی دوستم هم اینکه توی کوچه و پس‌کوچه‌های شهر بدود و بی‌توجه به حرکت پاهایش چشم‌هایش را گوشه و کنارهایی بچرخاند که هیچ‌کس حواسش نیست و کسی را پیدا کند که کمک لازم داشته باشد. آدم و غیر آدمش هم فرقی برایش نمی‌کند.



بیشتر بخوانیم

روبات خرابکار

مؤلف: فرانک کاترل پویس

مترجم: ثمین نبی‌پور

سال چاپ: ۱۳۹۹

ناشر: افق

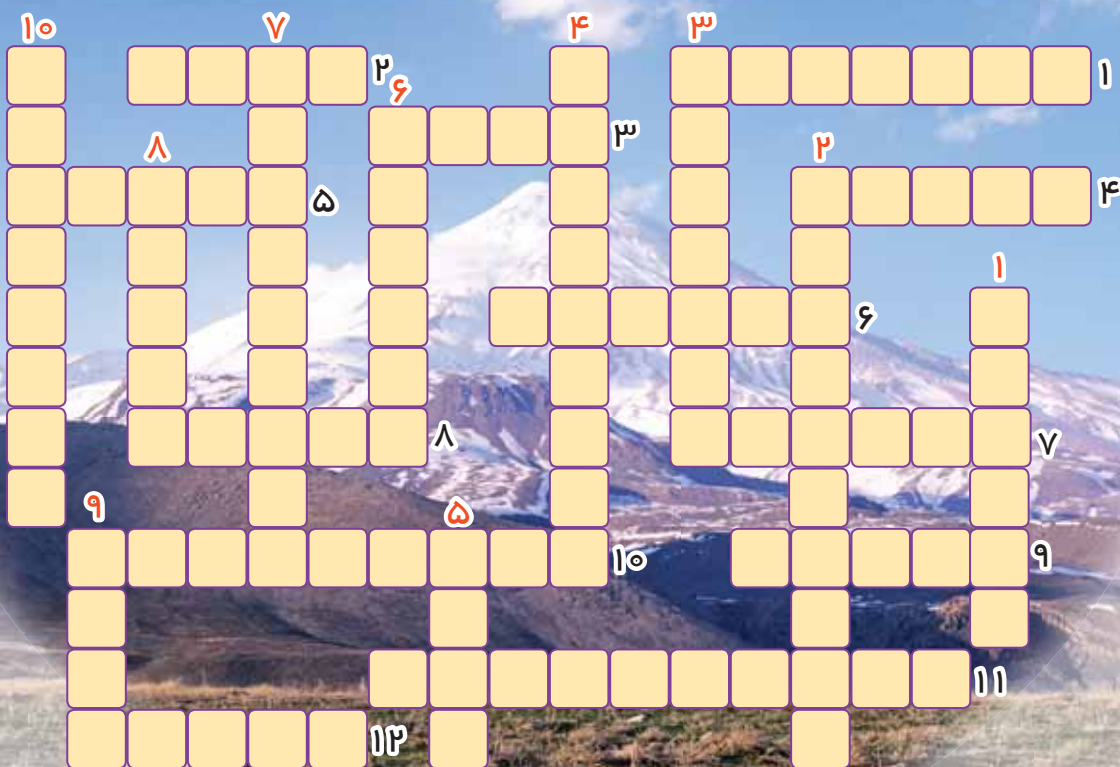


این کتاب داستان روبات گول‌پیکری به نام «اریک» است. روباتی که به گفته نویسنده نوعی آدم مکانیکی است. این ربات تخیلی نیست؛ بلکه واقعاً ساخته

شده است. وقتی «آلفی» به بخش اشیا گمشده فرودگاه می‌رود تا دست راستش را پیدا کند، اریک را می‌بیند که زیر آت‌و‌آشغال‌ها پنهان شده. او قدرت زیادی دارد؛ اما خیلی دست‌وپا چلفتی است. آلفی هم دست کمی از اریک ندارد؛ اما برای نجات اریک، دست به هر کاری می‌زند و...

افقی

۱. سنگ‌های بزرگی که وارد جو زمین می‌شوند و قبل از رسیدن به زمین بر اثر اصطکاک با جو از بین می‌روند. ۲. توده عظیمی از یخ و برف که به همراه هزاران تن سنگ از بالای ارتفاعات پایین می‌ریزند. ۳. لایه‌ای از طبقات سنگی در زیر زمین که آب را در خود نگه می‌دارند. ۴. تغییر حالت فیزیکی مایع به بخار. ۵. آشفته‌گی شدید جوی که بر اثر برخورد دو جبهه هوای گرم و سرد و اختلال در فشار هوا روی می‌دهد و موجب خسارات مالی و جانی می‌شود. ۶. یکی از شیوه‌های حمل و نقل و جابه‌جایی. ۷. برخی از گیاهان و درختان چنبن ویژگی را دارند. ۸. گنبدی در بالای زمین که به‌طور ظاهری دیده می‌شود و ابرها، خورشید، ماه و ستارگان در آن قرار دارند. ۹. ناحیه‌ای که تحت تأثیر فعالیت‌های تخریبی انسان قرار نگرفته است. ۱۰. بخشی از جنگلداری که درباره تنوع گونه‌های درختان و پراکندگی جغرافیایی‌شان بحث می‌کند. ۱۱. یکی از جزایر کشورمان در خلیج همیشه فارس. ۱۲. خطی فرضی که کره زمین را به دو نیمکره شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند.



عمودی

۱. حجمی از انبوه آب در حال چرخش را می‌گویند. ۲. اصطلاحی که برای برخی از سنگ‌هایی که خاصیت پرتوزایی دارند، به کار برده می‌شود. ۳. ناحیه‌ای که هوای گرم دارد. ۴. مقیاسی برای اندازه‌گیری دما که نام قدیمی‌تر آن «سلسیوس» است. ۵. نوعی سنگ آذرین که نام دیگر آن «گرانیت» است. ۶. میانگین شرایط جوی یک منطقه در فصل‌های چهارگانه. ۷. بخش مرکزی کره زمین که از دو بخش بیرونی و درونی تشکیل شده است. ۸. خروج و پرتاب ناگهانی و انفجاری. ۹. طولانی‌ترین شب سال. ۱۰. افرادی که درباره خواص و ساختار کانی‌ها تحقیق می‌کنند.

منقار پرنندگان

دنیای پرنندگان و سازگاری‌هایشان با محیطی که در آن زندگی می‌کنند و به حیاتشان ادامه می‌دهند، یکی از شگفتی‌های آفرینش است. در این مقاله به انواع منقار که شکل و اندازه آن ضامن بقای پرنده است پرداخته شده. اما ناگفته نماند که همین منقار منبع الهام‌بخش برخی از اختراعات و ابزارهایی بوده است که دانشمندان با الهام از کاربرد نوع منقار طراحی کرده و ساخته‌اند. مطالبی از این دست به شما نوجوانان عزیز و آینده‌ساز فردا کمک می‌کند، با دقت بیشتری به محیط اطرافتان نگاه کنید. چرا که بسیاری از اختراعات و کشفیات انسان در سایه همین نگاه‌های پرسشگرانه تحقق یافته‌اند.

پرنندگان جزو مهره‌داران هستند و بیش از ۱۸۰۰۰ گونه را شامل می‌شوند. برجسته‌ترین مشخصه در میان پرنندگان که شکل و اندازه و کاربردهای متنوع دارد، منقار است. در حقیقت منقار پرنده ابزاری چندمنظوره است که از آن برای تمیز کردن و مرتب کردن پرهایش، لانه‌سازی، دفاع از خود، تغذیه، نمایش جفت‌یابی، شکستن دانه‌های خوراکی، حفاری، دریدن طعمه، غذادادن به جوجه‌ها و... استفاده می‌کند. نوع، شکل و اندازه منقار پرنده به ما می‌گوید که چه چیز می‌خورد و چگونه طعمه‌اش را شکار می‌کند. منقار دهان پرنده به شمار می‌آید که آرواره‌های آن دندان ندارند و پوشش آن از جنس ماده‌ای سخت و مقاوم به نام «کراتین» است؛ همان ماده‌ای که ساختار ناخن‌ها و موهای ما را تشکیل می‌دهد.

در ادامه به انواع منقار در پرنندگان گوناگون اشاره می‌شود:

منقار خمیده و قلاب‌مانند

عقاب‌ها، جغدها، قرقی‌ها و سایر پرنندگان شکاری از این منقارشان برای دریدن و تکه‌تکه کردن طعمه استفاده می‌کنند. اکثر این پرنندگان گوشت‌خوارند.



منقار مخروطی شکل

پرنده‌گانی مانند **سهره، گنجشک، قناری و پرستوها** منقاری کوتاه و مقاوم دارند که انتهای آن به شکل مخروط است و از آن برای شکستن پوسته دانه‌های خوراکی استفاده می‌کنند.

منقار کوتاه و خمیده

پرنده‌گانی مانند انواع **طوطی‌ها** چنین منقاری دارند و به وسیله آن می‌توانند پوست سخت میوه‌ها و دانه‌های خوراکی را بشکافند و آن‌ها را بخورند.

منقار باریک و صاف

پرنده زنبورخوار که در شکار حشرات بسیار مهارت دارد و **سینه‌سرخ‌ها** صاحب این نوع منقار هستند. البته منقار **دارکوب‌ها** هم این شکلی است، با این تفاوت که بسیار مقاوم است و با سوراخ کردن پوست تنه درختان حشرات را پیدا می‌کند و می‌خورد.





منقار سوزنی شکل و باریک و بلند

شاهد خواران، مانند مرغ مگس خوار، از این نوع منقار برای مکیدن شهد درون گل‌ها و گیاهان استفاده می‌کنند.



منقار تخت و پهن

منقار فلامینگوها، قوها و اردک‌ها حالت صافی را دارد و زمانی که از بستر رودخانه‌ها و برکه‌ها طعمه‌شان را صید می‌کنند، مواد زاید و گل و لای از این منقار که مانند صافی عمل می‌کند، می‌گذرد.

منقار کفچه‌ای

پرندگان موسوم به «آبچر» که در آب راه می‌روند و پاهای کشیده و دراز و منقار بسیار بلند دارند، به شکل‌های متفاوت سر خود را بیرون از آب نگه می‌دارند و به کمک منقار کفگیرمانندشان از کف باتلاق‌ها و برکه‌ها صدف‌ها و آبزیان کوچک را صید می‌کنند و می‌خورند.



منقار بزرگ، بلند و مقاوم

پرندگان ماهی خوار، مانند پلیکان، مرغ نوروزی و آلباتروس، منقاری بلند و تقریباً خمیده دارند که برای صید کردن ماهی‌ها بسیار سازگار است و مانع از سر خوردن ماهی می‌شود. حتی کیسه‌ای تورمانند زیر منقار پلیکان به آن امکان ذخیره کردن ماهی‌ها را می‌دهد. درناها و حواصیل‌ها هم چنین منقاری دارند و از ماهی‌ها و سایر آبزیان کوچک تغذیه می‌کنند.

منقار صلیبی

منقار صلیبی‌ها پرندگانی هستند که دو نیمه منقارشان در قسمت نوک روی هم قرار دارند و مانند قیچی عمل می‌کنند. این منقار برای شکافتن و شکستن دانه‌های درون میوه کاج‌ها بسیار مناسب است.



تشغیل یا سرگرمی



«آدم آهنی‌ها، ماشین‌های کنترلی، دود قطارهای اسباب‌بازی، چرخ‌دنده‌ها و محورهای حرکت و آرمیچرهای داخل ماشین‌های اسباب‌بازی همیشه برایم جذاب بوده‌اند و هنوز هم هستند. معمولاً اسباب‌بازی‌هایم را سالم نگه نمی‌داشتم. نهایتاً بعد از یکی دو هفته تشریحشان می‌کردم و قطعات داخلشان را برمی‌داشتم. خیلی وقت‌ها با هم ترکیبشان می‌کردم تا وسیله جدیدی بسازم.»

این‌ها صحبت‌های عماد ارغند است. او طراح بازی است. در رشته «طراحی صنعتی» درس خوانده است و می‌گوید: «طراحی بازی هفت‌سنگ رومیزی موضوع پایان‌نامه کارشناسی ارشدم بود و پیام را به صنعت بازی و اسباب‌بازی باز کرد.» او حالا مدرس دانشگاه علم و هنر و دانشگاه سوره است و طراح و توسعه‌دهنده بازی و اسباب‌بازی است.

◆ طراح بازی باید چه مهارت‌هایی داشته باشد؟

- ◆ ایده‌پرداز خوب و با ذوقی باشد و ایده‌هایی را که به ذهنش می‌رسد، جدی بگیرد.
- ◆ جست‌وجوگر باشد و در مورد ایده‌ها و تکنیک‌های ارائه ایده مطالعه کند.
- ◆ برای دیدن محصولات، بازی‌ها و اسباب‌بازی‌های مشابه وقت بگذارد و با نمونه‌های مختلف تا جای ممکن آشنا شود.
- ◆ یک دفترچه ایده و طرح داشته باشد و همیشه ایده‌هایش را ترسیم و یادداشت کند. من پیشنهاد می‌کنم تاریخ همان روزی را که ایده را یادداشت کرده‌اید، کنار نوشته‌ها و ترسیم‌هایتان درج کنید.
- ◆ طراحی بازی یک فعالیت گروهی است. به همین دلیل در این راه باید روحیه کار تیمی داشته باشیم.



◆ چطور وارد این رشته شویم؟

- ◆ اگر به صورت تجربی و به خاطر علاقه‌مند بودن به طراحی بازی، طرحی دارید، می‌توانید در دوره‌های «ایده آزاد» که در «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» برگزار می‌شود، شرکت کنید. «شورای



نظارت بر اسباب‌بازی» طرح‌ها را بررسی و ثبت می‌کند. اگر به صورت تجربی و از روی علاقه بازی طراحی کرده‌اید و می‌خواهید به نام خودتان ثبت شود، آن را به شورای نظارت تحویل بدهید.

البته می‌توانید در رشته طراحی صنعتی تحصیل کنید. رشته‌های دیگری مثل گرافیک، ارتباط تصویری و تصویرسازی از رشته‌های مرتبط با فرایندهای طراحی بازی هستند. برای اینکه در این زمینه متخصص شوید، می‌توانید در رشته «طراحی اسباب‌بازی» در دوره کارشناسی ارشد تحصیل کنید.

◆ مزایای این شغل چیست؟

◆ این روزها در تمام دنیا بازی‌های کارتی و رومیزی خوبی دارند. در برخی کشورها طراحی، ساخت و فروش این بازی‌ها جزو شغل‌های پردرآمد محسوب می‌شود. طراح بازی و اسباب‌بازی زمان زیادی را برای بازی کردن و وقت گذراندن در مجامع مرتبط با چنین محصولاتی اختصاص می‌دهد و این هم از دیگر جذابیت‌های این رشته است. طراحان بازی و اسباب‌بازی باید بدانند که با طراحی بازی و یا اسباب‌بازی خوب و با کیفیت سهم قابل توجهی در تأمین سرگرمی‌های با کیفیت دارند و به این ترتیب در آموزش و رشد کودکان و نوجوانان تأثیر ویژه‌ای می‌توانند داشته باشند.

◆ سختی‌های این شغل چیست؟

◆ طراحان باید به ابزارهای متفاوتی مجهز باشند: هم دانش و تکنیک‌های طراحی را بدانند، هم درباره روش تولید اطلاعاتی داشته باشند، هم از روش‌های داد و ستد و مسائل مالی و قراردادی مطلع باشند و هم از نحوه معرفی و حضور در بازار اطلاع داشته باشند. شاید تا به الان فکر می‌کردید طراحی بازی کار راحتی است، اما باید همیشه مطالعه کرد و دانش به روز داشت.



صدای بال فرشته‌ها

آمنه در بستر خوابیده بود و از درد به خود می‌پیچید. دانه‌های درشت عرق روی پیشانی‌اش می‌درخشید.

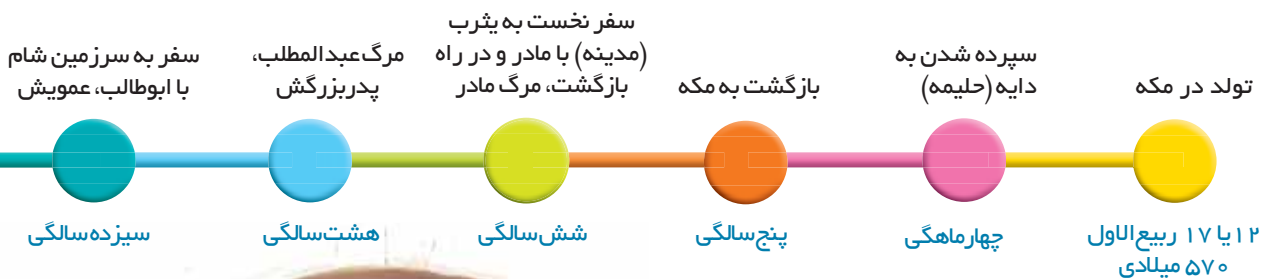
شعله چراغ پی‌سوز بر ناقچه اتاق می‌لرزید. ناگاه نور درخشانی سرتاسر اتاق را روشن کرد. چهار بانوی نورانی با لباس‌های سفید و زیبا، پا به اتاق گذاشتند و عطر گل یاس، در اتاق پیچید. در دست آن‌ها، جام‌هایی پر از شربت گوارای بهشتی بود.

آمنه با تعجب نگاه کرد و از حیرت، زبانش بند آمد. چهار بانوی بهشتی در کنار بسترش نشستند. لبخند مهربانی در گوشه لب‌های آمنه شکفت. یکی از آن‌ها گفت:

«آمنه! نگران نباش. ما برای کمک آمده‌ایم.»

در آن لحظه‌ها، هزار هزار فرشته در آسمان مکه پرواز می‌کرد و صدای بال فرشتگان به گوش می‌رسید. نوزاد آمنه به دنیا آمد و چشم‌های آمنه از شوق، به اشک نشست. صدای شادی و هلهله فرشته‌ها در زمین و آسمان پیچید.

آفتاب خود را از پشت کوه‌های شرقی بالا کشید و بر خانه‌های گلی بوسه



آواز گنجشک‌ها

چه روز بزرگی بود برای یثرب! پیامبر (ص)، سوار بر شتر از «قبا» به سوی «یثرب» رفت. یاران از قبیله‌های «اوس»، «خزرج» و... با قلب‌های مشتاق و چشم‌های خیس، از پیامبر (ص) دعوت کردند. ولی پیامبر، ریسمان شتر را بر گردنش انداخت و با مهربانی گفت: «این شتر، خودش مأمور است که مرا در کجا پیاده کند.»

مردم مدینه با رویی گشاده و خندان، هلهله‌کنان اطراف پیامبر (ص) را گرفته بودند. شتر، آرام و با وقار قدم برمی‌داشت و پیش می‌رفت. سایه شاخه‌های بلند و خاک آلود نخل‌ها، کمی از گرمای هوای کاست. خورشید بر بالای نخل‌ها، لبخند می‌زند و هوای گرم مدینه، بوی آواز گنجشک‌ها را می‌داد. ناگهان شتر، جلوی خانه «مالک بن نجار» ایستاد و سینه بزرگش را بر زمین گذاشت. اما لحظه‌هایی بعد، در برابر چشم‌های گرد شده از تعجب مردم، برخاست و باز جلو رفت. زمزمه‌ها بلندتر شد. همه از خود می‌پرسیدند: «شتر در کجا خواهد نشست؟ آیا این افتخار نصیب من خواهد شد؟»

شتر در مقابل در چوبی فرسوده و چوبی «ابو ایوب انصاری» ایستاد و بعد، در همان‌جا زانو زد. اشک شادی در چشم‌های ابو ایوب انصاری حلقه زد و بعد از آن یثرب، نام «مدینه‌النبی» (شهر پیامبر (ص)) به خود گرفت.



پیامبر (ص) چگونه بود؟

- تا مسواک نمی‌زد، نمی‌خوابید.
- اگر خمیازه می‌کشید، دستش را برابر دهانش می‌گرفت.
- همواره لباسش پاکیزه بود.
- به پهلوی راست می‌خوابید و دست راستش را زیر گونه‌اش می‌نهاد.
- اگر به هر دلیلی نمی‌خواست غذایی را بخورد، از آن عیب‌جویی نمی‌کرد.
- خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها را فوت نمی‌کرد.
- اگر کسی از راهی که پیامبر (ص) گذشته بود، می‌گذشت، از بوی خوش باقی‌مانده در فضا می‌فهمید که رسول خدا (ص) از آن‌جا عبور کرده است.
- راه رفتنش چنان بود که هر کسی می‌دید، می‌فهمید که آن حضرت خسته و ناتوان نیست.
- هر گاه سخن می‌گفت، تبسم بر لب داشت.
- هیچ‌گاه به تندگی به کسی نگاه نمی‌کرد.
- جز برای آفریدگار، خشمگین نمی‌شد و توصیه می‌کرد: وقتی خشمگین شدی، خاموش باش!
- نیکی را نیکو می‌شمرد و تقویت می‌کرد.
- هم خودش اهل گذشت بود و هم دیگران را به گذشت سفارش می‌کرد.
- سفارش می‌کرد: تفریح و بازی کنید؛ همانا من دوست ندارم که در دین شما خشونت دیده شود.
- بر دسته شمشیرش نوشته شده بود: به کسی که به تو بدی روا داشت، نیکی بورز!

زد. «عبدالمطلب» بعد از شنیدن خبر تولد نوه‌اش به خانه آمنه آمد.

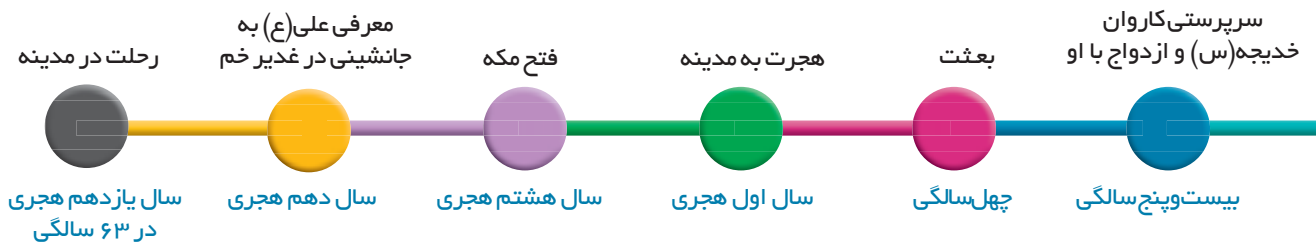
آمنه با دیدن پدرشوهش به یاد عبدالله همسرش که مدتی قبل از دنیا رفته بود، افتاد. دلش فشرده شد و چشم‌هایش اشک آلود شد.

عبدالمطلب با شادی، تولد نوزاد را تبریک گفت. آمنه لبخند رضایت‌آمیزی زد. کودک را میان پارچه سفیدی پیچید و به دست عبدالمطلب داد.

پدر بزرگ با چشم‌هایی که برق شادی داشت، به صورت نوه‌اش خیره شد. دست‌های کوچک و مشت کرده نوزاد را بوسید.

کودک لبخند شیرینی بر لب داشت. روز هفتم تولد، عبدالمطلب گوسفندی را «عقیقه» کرد و در میان مهمانانی که برای صرف ناهار دعوت کرده بود، نام نوه‌اش را «محمد» گذاشت.

* قربانی کردن گوسفند در روز هفتم تولد کودک



زنان و بند شتر

تا چشم کار می‌کرد، بیابان خشک بود و تپه‌های کوچک خاکی که در میان علف‌های هرز بیابانی، سردر آورده بود. صدای زنگ قافله شترها، سکوت بیابان را می‌شکست، چهره همراهان، خاک آلود و عرق کرده بود. ناگهان از دور، تصویر مبهم چند درخت خرما دیده شد.

مردی که جلوتر از همه بود، دستش را سایه‌بان چشم‌هایش کرد و با خوشحالی فریاد زد: «به درخت‌های خرما رسیدیم، آنجا چاه آبی قرار دارد.»

با شنیدن این خبر، غبار خستگی از چهره‌ها زدوده شد. لحظه‌هایی بعد، قافله شترها در نزدیکی درخت‌های خرما ایستاد. در آن بین، شتر پیامبر (ص) به آرامی سینه‌اش را روی زمین گذاشت. یاران همگی از شترها پایین آمدند و به طرف چاه آب رفتند. پیامبر (ص) هم به سوی چاه آب آمد؛ ولی ناگاه بدون اینکه حرفی بزند، برگشت و به سوی شترش رفت.

یاران با تعجب ایستادند. یکی گفت: «شاید پیامبر (ص) اینجا را نپسندیده است.» اما آن‌ها دیدند همین که پیامبر (ص) به شترش رسید، زانو بند آن را برداشت، زانوهای شتر را بست و بار دیگر به طرف آن‌ها آمد. یکی از یاران گفت: «ای رسول خدا (ص)! چرا به ما نگفتید تا این کار را برایتان بکنیم؟ ما که با افتخار آماده بودیم.»

پیامبر (ص) تبسم کرد و با صدایی که بوی مهربانی می‌داد، گفت: «هرگز از دیگران در کارهای خودتان کمک نخواهید. اگر چه برای گرفتن یک قطعه چوب مسواک باشد!»



من علی دایی!

آشنایی با زندگی، تحصیلات و شغل های معمولی فوتبالیست های مشهور



مشهور شدن خیلی لذت بخش است. همه آدم ها تو را می شناسند و خیلی ها دوست دارند با تو عکس یادگاری بگیرند. خیلی های دیگر هم، همه کارها و حرف های تو برایشان الگو می شود. به همین دلیل، مشهور بودن به همان اندازه که کیف می دهد، دردسر هم دارد! مثلاً شما اگر یک فوتبالیست حرفه ای باشید که در دوره های آقای گل ملی جهان شده باشید، سخت است که به نوجوان هایی که طرفدارتان هستند و همیشه شمارا با لباس ورزشی دیده اند، توضیح بدهید که درس خواندن چقدر مهم است و فکر کردن به شغل های معمولی چقدر لازم است.

اصلاً بیایید باز زندگی یکی از مشهورترین فوتبالیست های ایرانی آشنا شویم. کدامتان می داند علی دایی چه درسی در دانشگاه خوانده یا با اولین درآمدش از فوتبال چه کار کرده است؟



من چگونه تولیدکننده موفق شدم؟

علی دایی غیر از فوتبال، در هر زمینه دیگری هم که فعالیت کرده، گل کاشته است. او حالا چند شرکت بزرگ، چند فروشگاه و کارخانه تولیدی پوشاک ورزشی به نام خودش دارد.

«اولین پولی که از فوتبال بازی کردن گرفتم، مربوط به سال ۱۳۷۷ و بازی‌های مقدماتی جام جهانی آمریکا بود. آن موقع بهترین بازیکن و آقای گل شدم. با پول‌هایی که جمع کرده بودم، با شراکت دوستم، مغازه‌ای در خیابان منبیره تهران خریدیم. آنجا نمایندگی پوشاک ورزشی خارجی را داریم و هم‌زمان، تولیدات خودمان با برند دایی را ارائه می‌کنیم.»

نکته: آقای گل جهان همیشه به فکر بچه‌ها هم بوده و در اردبیل که اهل آنجاست، یک مدرسه کار و دانش ساخته است.

من چگونه آقای گل شدم؟

«من یک بازیکن ناشناخته بودم که در شهرمان اردبیل در دفاع راست یک تیم محلی بازی می‌کردم. یک روز که تیم ما مهاجم نداشت، مربی از من خواست که در خط حمله بازی کنم و اتفاقاً خیلی خوب هم در پست مهاجم بازی کردم. البته لطف خداوند بود که در ادامه چند مربی خوب داشتم تا به کمک آن‌ها استعدادم شکوفا شود و بتوانم رکورد ۱۰۹ گل ملی را در جهان ثبت کنم.»

نکته: علی دایی بیش از ۱۵ سال به تنهایی صاحب رکورد برترین گلزن دیدارهای ملی بود تا بالاخره کریستیانو رونالدو، کاپیتان تیم ملی پرتغال در مسابقات یورو ۲۰۲۰، تعداد گل‌های ملی‌اش را به ۱۰۹ رساند و به علی دایی رسید. بعد از این اتفاق، علی دایی پستی را در «شبکه‌های اجتماعی» منتشر کرد و به رونالدو به خاطر رسیدن به این رکورد، تبریک گفت. رونالدو هم پست او را استوری کرد و از علی دایی تشکر کرد و او را اسطوره و الهام‌بخش معرفی کرد. سرانجام رونالدو در سال ۲۰۲۱ و در بازی با تیم ملی پرتغال با ایرلند، ۲ گل دیگر به ثمر رساند و به تنهایی «آقای گل ملی» جهان شد.

من چگونه آقای مهندس شدم؟

«من غیر از فوتبال، درس خواندن را هم دوست داشتم و سال ۱۳۶۶ در رشته مهندسی عمران دانشگاه شریف پذیرفته شدم. اما به خاطر پیگیری فوتبال، شرایط ثبت نام برایم مهیا نشد. از آنجا که هم‌زمان در رشته مهندسی کشاورزی دانشگاه آزاد قبول شده بودم، دو ترم این رشته را خواندم. سال بعد دوباره در کنکور شرکت کردم و در رشته مهندسی متالورژی دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شدم. بعدها هم چون خیلی جدی ورزش حرفه‌ای را ادامه می‌دادم، برای کارشناسی ارشد، رشته تربیت بدنی دانشگاه آزاد را انتخاب کردم.»

نکته: علی دایی برای ادامه تحصیل مثل خیلی از دانشجویها، از خانه پدری در شهرستان به تهران آمد و به تنهایی موفق شد هم درسش را بخواند هم به ورزش مورد علاقه‌اش به صورت حرفه‌ای و باشگاهی ادامه بدهد تا به تیم ملی برسد.

برخی از شغل‌های غیر فوتبالی فوتبالیست‌های ایرانی

- علیرضا منصوریان:** رستوران‌داری را انتخاب کرد.
- سیدجلال حسینی:** یک کلینیک دندان پزشکی دارد.
- علیرضا بیرانوند:** دام‌پروری دارد.
- جواد نکونام:** مدرسه فوتبال دارد و یک فروشگاه.
- ستار همدانی:** تولیدکننده مواد لبنی است.
- حسین ماهینی:** کافه دارد.
- پژمان منتظری:** در تلویزیون و سینما بازیگری می‌کند.
- رضا عنایتی:** تولیدی لباس دارد.
- فرزاد مجیدی:** کلینیک بهداشت پوست و مو و زیبایی دارد.
- علی کریمی:** شرکت ساختمان‌سازی دارد.
- مهدی طارمی:** کافه دارد.
- سردار آزمون:** یک آژانس مسافرتی دارد.
- وحید طالب‌لو:** شرکت ساخت‌وساز ساختمان دارد.
- افشین پیروانی:** یک رستوران دارد.
- حمید استیلی:** شرکت ساختمانی دارد.
- کریم باقری:** شرکت صادراتی دارد.
- مسعود شجاعی:** فروشگاه لباس دارد.

وقتی که آمد

وقتی که آمد رانده شد
ابلیس از هفت آسمان
فاموش شد آتشکده
روشن شد از نامش جهان

نور محمد(ص) بر همه
تایید از بام عجاز
تقل ببری در هم شکست
درهای فوبی گشت باز

آمد که سحر سامران
با نام او باطل شود
آمد که با پیغام او
دین خدا کامل شود



طیبه شامانی

برگه‌ها پایین!

چندین نهال نوجوان بودند
توی کلاس فانم پایین
او اولین روز کلاش گفت:
«دختره‌های مشق روی میز»

از دانش‌آموزان خود انجیر
توت و سپیدار و پنار و بید
در برگه‌های زرد و نارنجی
از فصل‌های سال می‌پرسید

صد تا سؤال از ابر، از باران
یک امتحان مشکل و سنگین
پایان وقت امتحانش گفت
لطفاً تمام برگه‌ها پایین



سعیده موسوی زاده

ماهی قلابی

ماهی پر جست و فیزی
می‌گریزد در دل آب
ناگهان صیاد تیزی
می‌کشد او را به قلاب

از دهان باز ماهی
فنده می‌ریزد به دریا
می‌برد یک موج وحشی
فنده قلابی اش را

موقعی که روی ساحل
می‌پرد پایین و بالا
با دم غرقه به فونش
می‌نویسد روی شن‌ها:

«آی ماهی، آی ماهی!
تا نیاویزی به قلاب
تو نمی‌دانی چه فوب است
لزت آرامش آب»

محمد دهریزی



من و تو در ایوان

فُتک آن دم که نشینیم در ایوان من و تو
به دو نقش و به دو صورت، به یکی جان من و تو

داغ و دم مرغان بدهد آب حیات
آن زمانی که در آیم به بستان من و تو

اقتران خلک آیند به نظاره ما
مه فود را بنماییم بدیشان من و تو

طوطیان فلکی جمله شکر فوار شوند
در مقامی که بفندیم بدان سان من و تو

این عجب تر که من و تو به یکی کنج این جا
هم در این دم به عراقیم و فراسان من و تو

به یکی نقش بر این خاک و بر آن نقش دگر
در بهشت ابدی و شکرستان من و تو

مولانا جلال الدین محمد (مولوی)

بیشتر بخوانیم

ساز سیمینه رود

نام مجموعه: شعر شباب

مؤلف: اسدالله شعبانی

سال چاپ: ۱۳۹۹

ناشر: نشر گویا



شاعر این مجموعه، هنگام سرایش، با مخاطب خود هم‌قد می‌شود و از زاویه دید او به جهان می‌نگرد. در شعرهای این کتاب،

«مهرورزی» محور محتوایی

دارد که با موسیقی کلام شاعر در آمیخته و لحظه‌های زیبایی را رقم می‌زند. در شعر «نگاه» می‌گوید: «من برکه آبی‌ام، تو ماهی، از بر که چه می‌شود بخواهی؟ یک آینه شکسته دارم، بی‌تاب همیشه‌نگاهی.»

کجایید؟

در کنار تو
زندگی پر از شتاب
واکن زمانه روی ریل
خنده‌ها، ردیف

آی غصه‌ها!
کجای عالمید؟
من سوار این قطار شادی‌ام
کو مریف؟

مریم زندی

کلاس آنلاین

صبح زود
زنگ ساعت موبایل
فواب نیمه کاره‌ام،
باز هم ریاضیات
یک کلاس راه دور
بی صدرا و شوق و شور
توی گوشی‌ام.
نالهان

فواهر سه ساله‌ام می‌دود کنار من
می‌برد

با فودش کلاس را
می‌رود

توی بازی موبایل،

غصه می‌فورم
بس کباست
یک کلاس واقعی
فسته‌ام
از ریاضیات بی‌کلاس
درس‌های بی‌هواس

مرضیه تاجری



«محدودیت خلاقیت می آورد.» شاید تو هم این جمله را شنیده باشی. اما واقعیتش این است که تا ذهن ما خلاق نباشد، خود محدودیت کار نمی‌کند. از وقتی که کرونا شروع شده است، همه ما در یک محدودیت بزرگ زندگی می‌کنیم. نمی‌توانیم مثل قبل دوستانمان را ببینیم، هر روز به مدرسه نمی‌رویم، برای تفریح یا جق نداریم. هرگز نمی‌توانیم به آن‌ها فکر نمی‌کنیم. برای تفریح یا جق نداریم. هرگز نمی‌توانیم به آن‌ها فکر نمی‌کنیم. همه ما آدم‌ها به تفریح و سرگرمی نیاز داریم. مخصوصاً تو به عنوان نوجوان، حق داری که همه ما آدم‌ها در خانه مانده‌ایم. محدودیت‌ها کارهایی که می‌توانیم بکنیم را محدود می‌کند. شاید از مدت‌ها پیش این محدودیت‌ها کارهایی که می‌توانیم بکنیم را محدود می‌کند. شاید از مدت‌ها پیش این محدودیت‌ها کارهایی که می‌توانیم بکنیم را محدود می‌کند. شاید از مدت‌ها پیش این محدودیت‌ها کارهایی که می‌توانیم بکنیم را محدود می‌کند.

محدودیت در خلاقیت!

مهارت تفکر خلاقانه به تو کمک می‌کند در روزهای گرونیایی حوصله‌ات سر نرود

خلق کردن جهان‌های تازه

اگر می‌خواهی تفکر خلاقانه ذهن‌ت را پرورش دهی دو راه دارد: دومی را بعداً می‌گویم، اما اولی این است که ایده‌تازهای در ذهن‌ت داشته باشی که تا به حال به ذهن هیچ‌کس نرسیده باشد. حالا این ایده‌تازه هر چیزی می‌تواند باشد. بین با کدام یک از این راه‌ها بیشتر ارتباط برقرار می‌کنی:

□ قصه‌ای تازه بنویس

مخصوصاً اگر دست به قلمت خوب است و در رنگ‌نگارش خوب می‌درخشی، نوشتن یک قصه می‌تواند واقعاً تو را سر حال کند. خیال‌کن و قصه‌ای بنویس که هیچ‌کس تا به حال شبیه آن را ننوشته است. مهم نیست که قصه‌ات شاهکار باشد یا نه، مهم نیست که برای دیگران آن را بفرستی یا نه. مهم این است که ذهن‌ت را به کار انداخته‌ای و جمله‌های جدیدی به جهان اضافه کرده‌ای. اگر خیال‌بافی برایت سخت است، می‌توانی خاطرات روزهای کرونا رو بنویسی. مطمئن باش برای هیچ‌کس قصه‌تازهای کرونا شبیه به هم نبوده است.

□ نقش بزن!

چند وقت است دست به مداد رنگی زده‌ای و کاغذ سفید جلوی‌ت نگذاشته‌ای؟ از دوره قبل از مدرسه؟ شاید الان وقتش باشد که دوباره بعد از سال‌ها با رنگ و کاغذ سفید آشتی کنی. کپی نکن. چیزهایی بکش که فقط در ذهن خود تو هستند. اصلاً شاید دلت خواست یا نرم‌افزار نقاشی کنی. شاید دلت خواست به جای کاغذ روی پارچه نقاشی کنی. شاید دلت خواست یک تی‌شرت یا یک روسری با نقاشی مخصوص خودت داشته باشی. شاید دلت خواست به جای مداد رنگی و آبرنگ با نخ روی پارچه نقش بزنی. هر چه خلاقانه‌تر بهتر. فقط نقش بزن!

بیشتر بخوانیم



زنتیک

نام مجموعه: دانشنامه تصویری بریتانیکا

مؤلف: گروه نویسندگان

مترجم یا مترجمان: حسن سالاری

سال چاپ: ۱۳۹۹

ناشر: شهر قلم

انسان‌ها چه هنگام بر سیاره زمین پدیدار شدند؟ چه چیزی ما را از دیگر جانوران متمایز می‌کند؟ زبان چگونه پدید آمد؟ چرا رمزگشایی از توالی ژنوم انسان مهم است؟ در این کتاب که از مجموعه «دانشنامه

تصویری بریتانیکا» است، پاسخ این پرسش‌ها و پرسش‌های بسیار دیگری را درباره زنتیک، و رازها و شگفتی‌های خلقت انسان به دست می‌آورید.

فیلم بساز!

بله درست خواندی! روی همین گوشی ساده که با آن به کلاس‌های مجازی می‌روی، می‌توانی نرم‌افزارهایی نصب کنی که برای ساختن پویانمایی (انیمیشن) یا فیلم به کار می‌آید. آن‌ها را نصب کن، شیوه کار با آن‌ها را یاد بگیر و از زندگی در دوران کرونا فیلم بساز. شاید هم دلت بخواهد یک پویانمایی ساده و بامزه بسازی.

بازی بساز!

این روزها بازی‌های جدیدی هر روز وارد بازار می‌شوند. منظورم بازی‌های رومیزی شبیه شطرنج است. هر کدام از این بازی‌ها صفحه بازی و مهره‌های بازی دارند. بعضی‌ها هم کارتی هستند. می‌توانی یک بازی جدید خلق کنی و هی بهتر و بهترش کنی و از خانواده بخواهی که با هم آن را بازی کنند. بعد از کرونا هم با دوستانت می‌توانی این بازی را انجام دهی.

ترکیب کن!

حالا می‌توانی ایده‌های قبلی را با هم ترکیب کنی. مثلاً یک قصه بسازی و برایش تصویر هم بکشی و تبدیلش کنی به یک کتاب قصه تصویری. می‌توانی فیلم بسازی و برایش با وسایل خانه آهنگ هم بسازی. می‌توانی برای قصه‌ات یک بازی رومیزی بسازی. می‌توانی با پارچه یک کتاب قصه درست کنی. یعنی می‌توانی بی‌نهایت ترکیب جدید بسازی که تا به حال به ذهن نویسنده این کلمه‌ها و بقیه آدم‌های جهان نرسیده است.

استفاده تازه از چیزهای معمولی

دومین راه برای پرورش خلاقیت، استفاده جدید از چیزهایی است که معمولاً یک استفاده دیگر دارند. مثلاً نی نوشیدنی برای خوردن نوشیدنی است، اما می‌شود با آن گردنبند و دستبند هم ساخت. از همه دورریختنی‌های خشک خانه می‌توانی استفاده‌های تازه‌ای بکنی. همین الان دست به کار شو و ببین آخرین چیزی که قرار است وارد سطل آشغال شود چیست. با آن چه کار می‌توانی بکنی؟

هیچ کس جرئتش را ندارد

نویسنده: حمیدرضا شاه‌آبادی
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
تعداد صفحه: ۱۴۰
سال انتشار: ۱۳۹۳

قلعه بدون بازگشت

معرفی کتاب برگزیده هفدهمین جشنواره کتاب کودک و نوجوان

آن شب در روستا مراسم عروسی برپا بود. همه شاد بودند و سرشان به مراسم گرم بود. اما کمی دورتر از ده، بالای آن تپه مخوف، اتفاق ترسناکی داشت می‌افتاد. نوری از «قلعه جنی» بیرون می‌زد. اما سال‌ها بود کسی به آن قلعه مخروبه رفت و آمد نمی‌کرد. همه اهالی ده می‌دانستند فقط جن‌ها و روح‌ها به آن قلعه می‌روند.

هیچ کس جز حمید، یونس، فتاح و قادر آن نور را ندیده بود. پسرهای ترسیده بودند، اما سعی می‌کردند یکدیگر را دل‌داری بدهند که چیزی در قلعه نیست؛ هر چند خودشان هم آن دلیل‌ها را باور نمی‌کردند. یونس گفته بود: «روح که چراغ نمی‌گیرد دستش». اما تک‌تکشان می‌دانستند روح‌گاهی از دور مثل یک نقطه روشن دیده می‌شود. این را ننه‌صغور گفته بود که می‌توانست با ارواح حرف بزند.

هر چه بود، هیچ کس جرئت نمی‌کرد سمت قلعه برود. چند سال پیش، وقتی شایعه شد در قلعه گنج وجود دارد، دو نفر از اهالی به آنجا رفتند تا به حساب خودشان پولدار شوند، اما دیگر برنگشته بودند. معلوم هم نبود چه بلایی سرشان آمده بود. آدم‌زاد باید عقلش را از دست داده بود که داخل آن قلعه می‌شد. اما اتفاقی که افتاد باعث شد پسرهای تصمیم بگیرند به قلعه بروند.

پدر فتاح پیر بود و بیچاره. دکترها گفته بودند دیگر زنده نمی‌ماند. او گفته بود کاش هنگام مرگم دستمال تعزیه‌ام کنارم بود. فتاح این را شنیده بود و تصمیم گرفته بود آخرین آرزوی پدرش را برآورده کند. سال‌ها پیش، وقتی هنوز خبری از جن‌ها نبود، مردم در قلعه تعزیه اجرا می‌کردند. اما وقتی پای آن موجودات به قلعه باز شده بود، اهالی همه چیز را در قلعه رها کرده بودند و دیگر به آنجا نرفته بودند. دستمال تعزیه هم کنار سایر وسایل بود.



هیچ چیز را نمی‌توانید پیش بینی کنید!

برای خواندن کتاب «هیچ کس جرئتش را ندارد» یک زمان خوب در نظر بگیرید. چون وقتی آن را دست بگیرید، زمین نخواهید گذاشت. برای اینکه بتوانید پسرها را در این داستان همراهی کنید و با آن‌ها به قلعه جنی بروید، باید دل شیر داشته باشید. لحظه‌های نفس‌گیری در انتظارتان است و نمی‌توانید پیش بینی کنید قرار است چه اتفاقی بیفتد. فقط این را بدانید که قرار است هیجان بالایی را تجربه کنید؛ هیجانی که با هیچ کتابی آن را تجربه نکرده‌اید.

«هیچ کس جرئتش را ندارد» در بخش «داستان تألیف نوجوان» در «هفدهمین جشنواره کتاب کودک و نوجوان» کانون پرورش فکری برگزیده شده و به خط «بریل» نیز منتشر شده است.

ایستگاه

مجید رحمانی صانع
تصویرگر: فرامرز کشتکار

بسی رنج بردم در این سال سی

این باری بیدارم می‌ره شب
بین چه تربیی! فیکوری، ژسی

بسی رنج بردم در این سال سی
که این سان نگوید سفن هر کسی
دریغ که بردید آن را شما
بدین گفت و کوها درون کما!

تو با نت میای در آپ شار یا
منه من گرفتار و ایر لسی؟

چه بی‌عالی امروز کلمی! افسی
توی مور نیستی! اشته؟ دپرسی!
منم من که هنگم ز فیثاغورس
تویی تو که گرشیده از تالسی
بود جمعه بعد، در پی، پسر
تو حامی پیروزی یا اس‌اسی؟

بگو با بروچ به استادیوم
نیارن ترقه، می‌شن واری

زدم قاط، از بس که فک زد قلبی!
چه خوب شد به دادم رسیری



• برگرفته از کتاب مثنوی مولانا
• جاز خویشی: مریحہ اسلامی



لوکیشن

• سعیده موسوی زاده

ارتباط من

با جهان واقعی، مبارزی است
از طریق سیم‌ها، مودم، فطوط
می‌شود

دائل مغازه‌ها پرید
خست خود و کیک و بستنی فرید

دوست، گیم

یا مسابقات ورزشی
پیزهای مختلف برای انتقاد
حاضر است

از همین لوکیشنم
روی تخت فواب

ارتباط من ضعیف می‌شود

نویز می‌دهد
طوطی ام به سیم‌ها دوباره نوک زده

گرم بازی است
این صدای اعتراض او به عالم مبارزی است

عیادت خوب

روزی مردی کم‌شنوا به عیادت همسایه بیمار خود رفت. در راه با خود فکر می‌کرد که من با این گوش‌های سنگین بطور صدای همسایه بیمار و نهیف خود را بشنوم و بفهمم که چه می‌گوید.

پس از کمی فکر کردن گفت: «راه‌حل را پیدا کردم. بهتر است از او سؤال‌هایی بپرسم که پاسخ آن‌ها معلوم باشد. مثلاً از او می‌پرسم: «حالت‌طور است؟» او قتماً می‌گوید: «بهترم خدا را شکر». بعد می‌پرسم: «غذا چه خوردی؟» لابد جواب می‌دهد: «آش یا سوپ خوردی؟» و در آخر هم از او می‌پرسم: «کدام طبیب به بالین تو آمده؟» او یک طبیب را نام می‌برد و این طوری کسی متوجه سنگینی گوش‌های من نمی‌شود.

در همین فکرها و خیال‌ها بود که به خانه همسایه رسید و به بالین بیمار رفت. کنار او نشست و پرسید: «حالت‌طور است همسایه؟» مریض ناله‌ای کرد و گفت: «دارم می‌میرم». مرد با فوش‌حالی سرش را تکان داد و گفت: «چه فوب‌ال‌هوی شکر». سپس پرسید: «غذا چه خوردی؟» مرد مریض که از جواب همسایه‌اش ناراحت شده بود، جواب داد: «زهر هلاهل خوردی ام».

مرد بلافاصله گفت: «نوش جاننت باشد!» مریض برهال به سرفه افتاد. مرد سؤال کرد: «طبیبیت کیست؟» مریض با نفس‌های بریده‌بریده پاسخ داد: «طبیب من عزرائیل است!» مرد لبخند زد و گفت: «قدرمش مبارک است، فیلی طبیب فوی است.»

بعد از خانه همسایه‌اش بیرون آمد و فوشفال بود که عجب عیادت فوی از بیمار به عمل آورده است.



بیشتر بخوانیم

از ایده تا برند

مؤلف: لویی باندی سیکول

مترجم یا مترجمان: جواد کریمی

سال چاپ: ۱۳۹۹

ناشر: شرکت انتشارات فنی ایران



«میکی ماوس»، یعنی مشهورترین شخصیت کارتونی جهان و «والت دیزنی» چطور به وجود آمدند؟ والت دیزنی چطور کار خود را آغاز کرد و گسترش داد؟ این کتاب، داستان کودکی خلاق و کنجکاو است که به نقاشی علاقه داشت و با خلاقیت و پشتکار آرزوهایش را تبدیل به واقعیت کرد. این کتاب، از «سری داستان‌های کودکان و نوجوانان»، نوشته «لویی باندی سیکول» بوده که با مطالعه آن می‌آموزید چطور افزایش اعتبار نام تجاری، «والت دیزنی» را به نامی آشنا تبدیل کرد.

بازار شام . عبدالحقہ مقدمی

این طرف بامداری قالی
آن طرف در چای بر قالی
پرت شر گوشه‌های کتاب حساب
نیست اینها پورا حساب و کتاب؟
قله چیزوهای نافه‌انده
تیغه ظرف‌های جامانده
ظاهراً در گرفته اینها جنگ
بمب فورده در این میانه قشنگ
گفت رفتر که، گیر داری باز
به من ای مادر عزیز و ناز
صاحب این اتاق ویرانم
هر چه گفتمی به من درست آنم
باز با این همه هواسم هست
نفور از لایقی از اتاقم درست
که بماند همیشه پاکیزه
گرد رویش نبوده یک ریزه
جای سلفی و استوری آنجا هست
دافل عکس فوشنگل و زیباست
پیش چشم همه تمیز منم
در حساب همه عزیز منم

گفت روزی به رفترش مادر
این چه وضع اتاق شر آنری
گم شور سی پهل شتر با بار
در همین یک اتاق سدر چار
چیزوات شر لثیف و پاره و له
برود توی معمری بز به
یک طرف کوه لافز و رفتر
بوده بازار شام از این بهتر



نظم فخر است، هیف هیش نیست
آن که دارد در این جوان حس کیست؟
قرر یک عکس جایی هست
فلوتی هم در این هوای هست
تو هم از این به بعد مادر جان
سر به این سمت قاصد برگردان

مصطفی مشایخی

خواب راحت

آن پسر در کلاس می‌فوابد
با دو دستش مماس، می‌فوابد

جای آنگه به درس و بحث و کتاب
بسپارد هواس، می‌فوابد

زنگ فیزیک، غافل از نیوتن
یا پیر لاپلاس می‌فوابد

زنگ ورزش میان دروازه
بین هر شوت و پاس می‌فوابد

نرسیده به فانه هم یک پُرت
با کلاه و لباس می‌فوابد

پیش هر آشنا میان اتاق
مثل یک ناشناس می‌فوابد

فواب راحت به او نیامده است
طفگلی با هراس می‌فوابد

مادرش بیغ می‌زند پاشو
باز با التماس می‌فوابد

یا به ناچار می‌فزد بیرون
می‌رود در تراس می‌فوابد

نه تصور کنی درست و ردیف
بلکه فیلی قناس می‌فوابد

کلی از زندگی عقب مانده
بس که او بی‌اساس می‌فوابد

یاسی سر کلاس ریاضی، درست موقعی که فانم اکبری
داشت هندسه درس می‌داد، گفت که می‌فواهد در
آینده دکتر اعصاب و روان بشود. گفت چیزی که این
روزها زیاد شده اعصاب فرد است! گفت از همین
حالا می‌بینم که آدم‌های عصبی پشت در مطبم صف
کشیده‌اند و توی سر و کله هم می‌زنند.

متفحص اعصاب و روان فیلی گنده‌تر از قیافه لاغر
یاسی بود. برای من هم که ریاضی‌ام افتضاح بود، تقریباً
ممال بود. فودم را می‌کشتم نهایت نمره قبولی می‌گرفتم.
قبل از اینکه فانم اکبری بگوید روی میز و بگوید ساکت‌ا
به یاسی گفتم: «می‌شه با منم ریاضی کار کنی تا منم...»
یاسی پوزخند زد و گفت: «فودت می‌دونم هر دکتري یک
منشی داره. فب تو از الان استفدامی.»

لب‌هایم آویزان شد و همان‌طور که فانم اکبری گفته بود،
ساکت شدم. آن شب فواب دیدم یاسی لباس پزشک‌ها
را پوشیده و من کیفش را برایش می‌بدم؛ بدبختی از این
بالاتر!

صبح به مامان گفتم: «هر طور شده باید ریاضیم فوب بشه.»
مامان با چشم‌های گرد شده نگاهم کرد و گفت: «چه پوری
بهوری این پوری شدی؟»

کمی فکر کرد و گفت: «شنیدم دفتر مهوری فانم ریاضی درس
می‌ده، ولی پولی‌ها!»
گفتم: «باشه بگیره.»

مامان گفت: «باید چند روزی صبر کنی.»
گفتم: «فودم پولش رو می‌دم؛ از پولی که پس انداز کردم.»
مامان با تعجب گفت: «تو که فودتو کشتی تا اون پول رو جمع
کنی بری کلاس بازیگری...»

گفتم: «حالا نظرم عوض شده. می‌فوام در آینده دکتر اعصاب و
روان بشم.»

مامان با تعجب گفت: «دکتر اعصاب و روان؟»
گفتم: «بعله.»

مامان گفت: «حالا چرا دکتر اعصاب و روان؟»
گفتم: «فودت که می‌بینی، هیچ کس اعصاب
درست و حسابی نداره. آدم باید تو زندگی به
یه دردی بفوره دیگه، مگه نه؟»

مامان سرش را به علامت تأیید هرخم
تکان داد و گفت: «آره راس
می‌گی.»



به درد بخور

اعظم مسیحانیا



بعد بدون هیچ حرفی زنگ زد به مهری فانم و با دفترش صحبت کرد.

همان اول هم گفت: «پون دفترم می فواد پزشکی اعصاب فردها بشه، باید بره رشته تیربی.»

آهسته گفتم: «مامان! اعصاب فردها نه، اعصاب و روان.»

گوشی را که گذاشت گفت: «می که آگه می فواد پزشکی بشه، باید بیست و چهار جلسه بگیره. فقط ریاضی نیست که، علوم و زبان و ...» قرار شد مامان تمام پول های پس اندازم را بریزد به حساب و از شنبه عصر آموزش شروع بشود.

فوش حال بودم، ولی شب فوای دیدم یاسی لباس بلندی پوشیده و من یک عالمه پرونده را به زور برایش می برم!

شنبه صبح به ممض دیرن یاسی گفتم: «همه چی درست شد، منم می فوای دکتر اعصاب بشم.»

یاسی گفت: «جری؟ من که نظرم عوض شده، می فوای وکیل بشم. می فوای حق کسایی رو که فقشون پایمال شده، از حلقوم بعضی ها بکشم بیرون؛ حق افراد بی زبون رو. آگه من به فکر اون باشم، کی باشه؟!»

با این حرف یاسی انگار یک لیوان آب سرد ریفتند روی سرم. یاسی گفت: «پته چرا چشماتو این جور می کنی؟»

بدون هیچ حرفی به طرف دفتر دویدم و با دست و پای لرزان ایستادم مقابل فانم مدیر.

فانم مدیر گفت: «پته؟»

- فانم اجازه، یه کار واجب واجب دارم با مامانم.

فانم مدیر گفت: «مریض شری؟»

- کاشکی مریض بودم. فانم فیلی مهمه، پای آینه من در می یونه.

با این حرف ابروهای فانم مدیر رفت بالا. معلم های توی دفتر هم که با هم صحبت می کردند، ساکت شدند. مدیر گوشی را داد دستم.

مامان که جواب داد گفتم: «مامان من پشیمون شدم. نمی فوای دکتر بشم،

می فوای وکیل بشم.»

مامان گفت: «چی بشی؟»

گفتم: «وکیل. می فوای حق بعضی ها

رو از حلقوم بعضی ها بکشم بیرون. بزخم تو

دهنشون که کار بر نکنن.»

مامان گفت: «پته تو معلومه پته؟! همون دکتر اعصاب

فودرا که بهتر بود. لاقول اول فودت رو درمون می کردی. دیگه کاریش نمی شه کرد. الان پول رو واریز کردم. تازه به دو تا

قالات هم گفتم می فوای دکتر بشی، زشته نشی!»

روییم را که برگرداندم همه زل زده بودند به من. سرم را انداختم پایین و از دفتر آمدم بیرون.

توی حیاط یاسی را دیدم که دور باغچه مدرسه می چرخید و یک چیزهایی را توی دفترش یادداشت می کرد. تا مرا دید گفت:

«می دونی؟ مادر بزرگم به من می که گلبرگ، بابا صدراعظم می کنه شکوفه، مامانم می که نهال. حتی داداشم به من می که آفت.

فکر شو که می کنم، می بینم این ها نشونه هایی می تونن باشن. من باید بشم بزرگ ترین پرورش دهنده گل و گیاه. باید برم

هنرستان رشته کشاورزی. زمین داره نابود می شه، می فهمی؟!»

در فتای فودی قطع می شن، می فهمی؟ دود همه یارو گرفته. یه نفر باید جلوی این فاجعه رو بگیره، می فهمی؟!» دیگران کاشتنند و

ما قطع کردیم، ما می کاریم تا دیگران قطع کنند. آدم باید به یه

دردی بفوری مگه نه؟»

می فواستم بگویم اشتباه شنیدی، دگران کاشتنند و ما فودیم، ولی نگفتم ... می فواستم بگویم تمام پول پس اندازم به فاطر تو پرید، ولی نگفتم ... می فواستم فیلی چیزهای دیگر را، هم به فودم بگویم هم به یاسی، ولی نگفتم ...

سروری بر کارگاه طنز و شوخ طبعی

نقش آرایه‌ها در طنز نویسی

• مهدی فرج‌اللهی

برای کسب هر مهارتی باید تمرین کرد تا شگردها و تکنیک‌های آن درونی شود. کسی که دو تا رویایی بلد نیست بزند، آیا می‌تواند مثل مسی یا رونالدو فوتبال بازی کند؟ آیا کسی را می‌شناسید که بدون تمرین و صرفاً با توضیح، دوپرفه سواری و رانندگی یاد گرفته باشد؟ یا کسی که برای اولین بار می‌فواهد پلی استیشن بازی کند، آیا می‌تواند حریف شما شود؟ به همین خاطر دست به قلم می‌شویم و نوشتن چند تا از شگردها و آرایه‌های طنز و شوخ طبعی را به شکلی ساده تمرین می‌کنیم؛ شگردهایی که سال گذشته از آن‌ها گفتیم و در شماره قبل هم به صورت فاصله آن‌ها را مرور کردیم.



آرایه بزرگنمایی و اغراق

مثال: از سردی دی فسرده مانند یغم زانو پس پشت رفته همچون ملغم (کمال اسماعیل)

تمرین ۱: یک نمونه اغراق در آثار شاعران شیرین سفن پیدا کنید.

تمرین ۲: با استفاده از آرایه بزرگ‌نمایی عبارت زیر را کامل کنید:
آن قدر باران آمد که

آرایه حُسنِ تعلیل (ساختن علت‌های جالب و من درآوردی)

تمرین ۱: پای تیر برق، گریه‌ها بچوک می‌گویند و کیسه‌های زباله از فخره می‌ترکنند (اکبر آکسیر).
تمرین ۲: با استفاده از آرایه حُسنِ تعلیل عبارت زیر را کامل کنید:
در پایینز برگ‌ها از درختان می‌افتنند، چون که

آرایه تضاد

مثال: جناب سعری می‌فرماید:

«دشمن زندگی است موی سپید

روی دشمن سیاه باید کرد»

تمرین ۱: یک نمونه تضاد در آثار شاعران شیرین سفن پیدا کنید.

تمرین ۲: جمله‌ای شیرین و شاعرانه بسازید و در آن از آرایه تضاد و واژه «شیرین» استفاده کنید. می‌توانید در این فصوص از کلاه قرمزی هم مشورت بگیرید.



همیشه به موقع

«يَوْمَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ
الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ»

و [آیا] بار سنگین را از تو برداشتیم؟
همان باری که سخت بر پشت تو
سنگینی می کرد.

باران که می بارد حالم عوض می شود. انگار باری از دوشم برداشته می شود. سبک بالی عجیبی در نازل شدن قطره ها است. آن ها فارغ از هر دغدغه و خیال و نگرانی خودشان را رها می کنند. وقتی باران تند می شود، حتی احساس می کنم قطره ها خوش حال اند. صدای برخورد آن ها با پنجره، صدای خنده هایشان است. باران تندتر و تندتر می شود. صدای خنده های دل نشین آن ها در ذهنم بلند و بلندتر شنیده می شود. آدم حس می کند که قطره ها خوش بخت ترین مخلوقات این آفرینش اند.

از پنجره به خیابان خیس نگاه می کنم. از خودم می پرسم چند بار ذهنم درگیر دغدغه های بزرگ و کوچک شده است؟ چند شب به خاطر امتحان ها تا صبح خواب های آشفته دیده ام؟ چقدر روزها بود که با خودم می گفتم پس این لحظه ها کی تمام می شوند؟ به گذشته که نگاه می کنم، می بینم ده ها و صدها بار آشفته بوده ام. بین فکر و خیال ها جا مانده بودم. بارها و بارها جلوی بغض هایم را گرفتم تا از پس سختی ها بربایم. چقدر روزها که دیدن آسمان بارانی مرا به اندوه خودم بازگردانده بود.

تو همیشه به موقع رسیده بودی. درست همان لحظه که فکر می کردم دیگر نمی توانم با آن بارها قدم از قدم بردارم، دست مهربانت را به سمتم آوردی و بارها را از شانم برداشتی. در مسیر زندگی در ادامه راه، می دانم که بارها و بارها باید بارهای فراوان دیگری را بر شانم تحمیل کنم، اما این مرا غمگین نمی کند. حالا به نقطه ای رسیده ام که ایمان دارم هر جا باری بر دوشم می گذاری، به موقع سنگینی آن را از من برمی گیری و سبک بالی عمیقی پاداش می دهی. برای همین است که باران تو را به یادم می آورد. انگار که قطره ها با آن سبک بالی خاصشان در گوشم زمزمه می کنند: «آیا باری را که بر پشتت سنگینی می کرد، از شانم برداشت؟»

تصویرگر: شیوا قاضی
یاسمن رضائیان

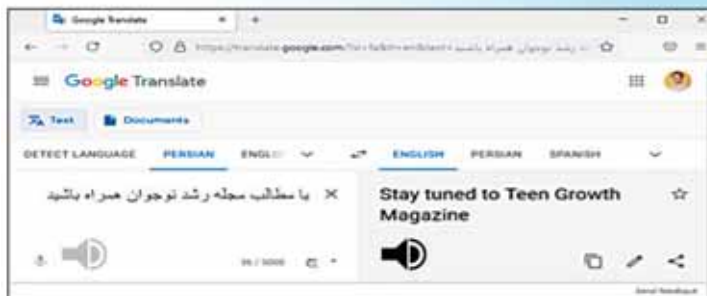


بگو، بنویسه!

حتماً برایتان پیش آمده است که متنی دست‌نویس در اختیار دارید که نیاز به تایپ شدن دارد و می‌خواهید آن را بخوانید و کسی برایتان تایپ کند. پیشرفت فناوری این کار را تسهیل کرده است و با استفاده از فناوری‌های اینترنتی می‌توانید این کار را به آسانی انجام دهید. البته باید توجه داشته باشید که نرم‌افزارها و ابزارهای برخط (آنلاین) عموماً از گفتار و زبان فارسی حمایت نمی‌کنند.

Google Translate مترجم گوگل

کافی است به نشانی «translate.google.com» بروید. در کادر سمت چپ، زبان را روی «Persian» (زبان فارسی) تنظیم کنید. آیکون میکروفون را بفشارید. پس از مشاهده پیام آغاز ضبط، متن مورد نظر خود را آرام و شمرده بخوانید.



مشاهده می‌کنید که کلمات شما با دقتی بسیار بالا تایپ می‌شوند. حتی می‌توانید در کادر سمت راست، زبان مقصد را انتخاب کنید تا متن شما به صورت خودکار ترجمه شود.

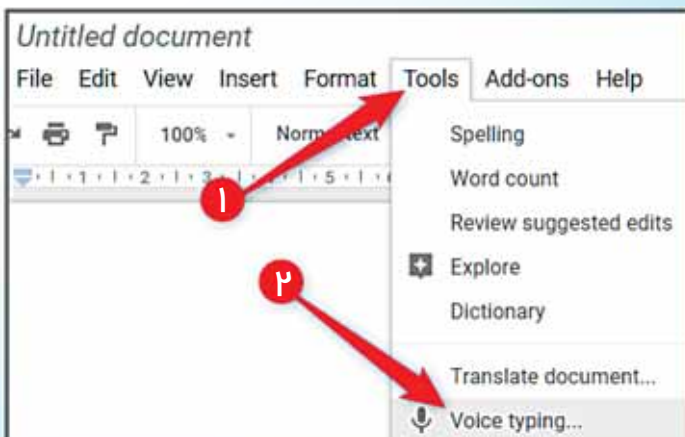


سندنگار گوگل

گوگل همچنان پیشتاز فناوری و راه‌حل‌های مبتنی بر وب است. علاوه بر سرویس مترجم گوگل، می‌توان از سرویس «سندنگار گوگل» نیز برای تبدیل گفتار به متن استفاده کرد.

برای این کار کافی است یک «گوگل‌داک» بسازید. یعنی «گوگل کروم» را باز کنید، و در قسمت بالا سمت چپ روی گزینه «Apps» کلیک کنید. سپس روی گزینه «Docs» کلیک کنید تا وارد صفحه تایپ شوید.

یا اینکه جست‌وجو کنید: Google docs. پیش از ورود به محیط برنامه، حتماً از اتصال و روشن بودن میکروفون اطمینان کسب کنید. پس از ورود به محیط گوگل‌داک، برای فعال کردن امکان تایپ به وسیله گفتار، از گزینه «Tools» در نوارابزار، «Voice typing» را انتخاب می‌کنیم و یا کلید میانبر «Ctrl+Shift+S» را می‌فشاریم.





علاوه بر سرویس‌های گوگل، درگاه‌های (وبسایت‌ها) ایرانی هم هستند که امکان تبدیل صوت به متن را فراهم می‌کنند.

آی او تایپ

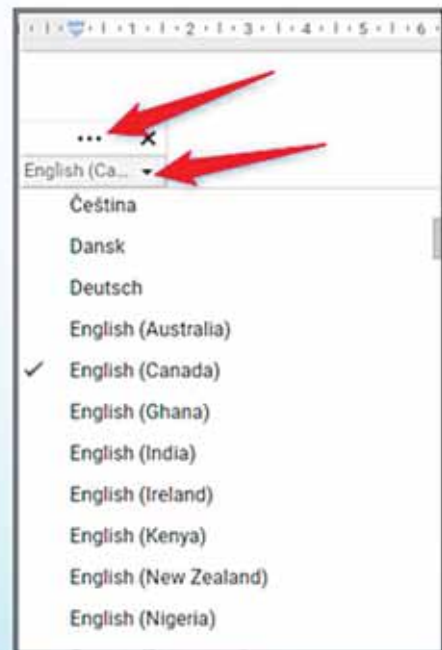
به نشانی «iotype.com». دقت و سرعت آن در حد متوسط و استفاده از آن رایگان است. کافی است مانند تصویر زیر، روی گزینه میکروفون کلیک و شروع به صحبت کنید تا گفتار شما در جعبه پایینی به صورت تایپ شده نمایش داده شود.



سپس با ظاهر شدن میکروفون آن را کلیک می‌کنیم.



اگر برای اولین بار از این سرویس استفاده می‌کنید، زبانتان را مشخص کنید.



به نشانی «typeo.top/voice». دقت و سرعت در این سامانه نیز در حد متوسط و در حد تایپ چند صفحه رایگان است.

توجه داشته باشید که برای استفاده از این دو سایت ایرانی، باید از جدیدترین نسخه مرورگر کروم استفاده کنید.

حالا نوبت آن است که متن مورد نظر را بخوانید و گوگل برایتان تایپ کند.

۲۲ آبان

ولادت حضرت محمد(ص) و
ولادت امام جعفر صادق(ع)
۱۷ ربیع الاول



اکثر شاعران نامدار ایرانی از گذشته تا به امروز، در ستایش حضرت محمد(ص) شعرهایی سروده‌اند؛ از جمله سعدی، مولوی، سنایی، حافظ و ...

ماه، فرو ماند از جمال محمد
سرو نباشد به اعتدال محمد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست
در نظر قدر، با کمال محمد
وعدۀ دیدار هر کسی به قیامت
لیله اسری، شب وصال محمد

سعدی

جامه سیه کرد کفر نور محمد رسید
طلب بقا کوفتند ملک مخلص رسید
روی زمین سبز شد جیب درید آسمان
بار دگر مه شکافت روح مجرد رسید

مولوی

جز به دست و دل محمد نیست
حل و عقد خزانه اسرار
چون دلت پر ز نور احمد بود
به یقین دان که ایمنی از نار
سنایی

۴ آبان

اعتراض حضرت
امام خمینی(ره)
علیه پذیرش کاپیتولاسیون



کاپیتولاسیون* قانونی بود که در سال ۱۳۴۱ توسط مجلس شورای ملی به نفع شهروندان و نظامیان آمریکایی به تصویب رسید. امام خمینی(ره) طی سخنرانی در شهر قم فرمودند «قانونی را تصویب کردند که مستشاران نظامی آمریکا و خانواده‌هایشان از هر جنایتی که در ایران بکنند، مصون هستند!» امام خمینی(ره) در اعلامیه‌ای هدف‌های شوم تحمیل کاپیتولاسیون را بازگو کردند. همین اعتراض بود که باعث شد رژیم شاه ایشان را به ترکیه تبعید کند.

*کاپیتولاسیون به این معناست که اگر تبعه کشوری در کشور دیگر مرتکب جرم یا جنایتی می‌شد آن کشور حق دستگیری و مجازات وی را نداشته و باید به کشور خود فرستاده می‌شد تا طبق قوانین آن محاکمه و مجازات شود.

۸ آبان

شهادت حسین فهمیده
و روز نوجوان



اگر می‌خواهید از شهید فهمیده بیشتر بدانید اسکن کنید.



«حسین فهمیده» تنها شهید نوجوان ۸ سال دفاع مقدس نبود؛ بلکه در تاریخ جنگ تحمیلی ایران نام‌های دیگری هم ثبت شده از جمله بهنام محمدی. وقتی یعنی هلبه خرمشهر حمله کردند، بعضی از مردم خرمشهر از شهر رفتند و کسی باور نمی‌کرد که شهر به دست بعثی‌ها بیفتد. اما بهنام محمدی، این نوجوان ۱۲ ساله ریزه میزه ولی سرزبان دار، در شهر ماند؛ هم می‌جنگید و هم به مردم و مجروحان کمک می‌کرد. برای شناسایی مواضع و تجهیزات دشمن می‌رفت و گاهی گیر عراقی‌ها می‌افتاد. چند بار به آن‌ها گفته بود: «دنبال مادرم می‌گردم؛ گمش کرده‌ام». بعثی‌ها که فکر نمی‌کردند بچه ۱۲ ساله برود شناسایی، رهایش می‌کردند. در آن زمان رزمندگان خیلی از اطلاعات خود را درباره تجهیزات و نفقات بعثی‌ها مدیون بهنام بودند. سرانجام در ۲۸ مهرماه ۱۳۵۹ در اثر برخورد ترکشی به سینه‌اش قلب مهربان این قهرمان کوچک خرمشهر از حرکت ایستاد.

۲۵ آبان

وفات حضرت معصومه (ع)
۱۰ ربیع الثانی



امام رضا (ع) در مورد زیارت
خواهر بزرگوارشان می‌فرمایند:

«هر کس خواهرم معصومه(س)
را در قم زیارت کند، مانند کسی
است که مرا زیارت کرده است»

۲۴ آبان

روز کتاب و کتابخوانی



۲۴ آبان سالگرد درگذشت علامه طباطبایی است. این روز را روز کتاب و کتابخوانی و کتابدار هم نامیده‌اند، چون علامه طباطبایی عالمی بود که عمر خود را صرف یادگیری و آموختن علم کرد. او شاگردان زیادی تربیت کرد و کتاب‌های زیادی نوشت. معروف‌ترین کتاب ایشان «تفسیر المیزان» است. علامه حدود ۲۰ سال برای نوشتن این کتاب زحمت کشید که از ماندگارترین کتاب‌های تاریخ اسلام است.

۲۳ آبان

ولادت امام حسن عسکری (ع)
۸ ربیع الثانی



امام حسن عسکری (ع) در مورد
بهترین دوست می‌فرمایند: «بهترین
دوستت کسی است که بدی‌هایت
را فراموش کرده و خوبی‌هایت را در
ذهن دارد» (بخارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۹).

۳ آبان

روز دانش‌آموز و روز ملی
مبارزه با استکبار جهانی



با نوجوانان بسیجی



آبان ماه ۱۳۵۸ بود. هنوز یک‌سالی از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که خبرهایی از توطئه‌ها و نقشه‌های آمریکایی‌ها برای مداخله در مورد مسائل ایران به گوش همه رسید. دانشجویان به قصد پیروزی و آزادی دوباره، مانند پیروزی انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، به سفارت آمریکا رفتند و آنجا را تسخیر کردند. هدف از این کار حفظ استقلال ایران و کوتاه کردن دست آمریکایی‌ها از کشور بود. این دانشجویان خاطره ۱۳ آبان ۱۳۵۷ را به یاد داشتند؛ روزی که گروهی از دانش‌آموزان و هم‌سالانشان مقابل دانشگاه تهران در اعتراض به حکومت پهلوی به شهادت رسیدند.

چند روزی به عملیات باقی مانده بود. آموزش‌ها روزه‌روز فشرده‌تر می‌شد. من در یگان تخریب انجام‌وظیفه می‌کردم. یگان ما در کنار رودخانه کم‌آب و بی‌رمقی مستقر بود. لودرهای غول‌پیکر میدان وسیعی را با خاک‌ریز به وجود آورده بودند. دور تا دور این میدان چادرهای کوچک و بزرگی برپا شده بود و هر دسته و یا تیمی در آن‌ها جای داشتند.

در این روزهای آخر بچه‌ها حسابی خسته شده بودند. شب و روزشان معلوم نبود. روزها در گرمای شدیدی که تخم‌مرغ را آب‌پز می‌کرد، پنج ساعت کلاس آشنایی با مین و انفجارات داشتند. شب‌ها هم هنوز چشم‌هایشان گرم نشده بود که صدای کرکننده نارنجک‌های صوتی و مین‌های ضد تانک، آن‌ها را به رزم شبانه دعوت می‌کرد.

فرمانده جوان گروهان ما با صدای نازک و دوست‌داشتنی خود گفته بود: «جنگ شوخی‌بردار نیست، با کسی تعارف ندارد، اگر آموزش‌های لازم را نبینید، در عرض یک چشم‌به هم زدن آسمانی خواهید شد!» با وجود سن کمش، تجربه بسیار زیادی را در میدان جنگ آموخته بود.

این اولین باری بود که من می‌خواستم در عملیات بزرگی شرکت کنم. خیلی شوق و ذوق داشتم و دل توی دلم نبود.

یک هفته‌ای بیشتر به عملیات نمانده بود که یک صبح خنک و دلپذیر، وقتی از خواب بیدار شدیم و به سراغ پوتین‌هایمان رفتیم تا برای صبحگاه آماده

واکس خورده پوتین‌های

شویم، اتفاق عجیبی در چادرمان رخ داد.

بچه‌ها نماز صبح را

خوانده بودند. سبیده‌دم هم مانند هر

روز کم‌کم خودش را به همه بچه‌های

یگان تخریب نشان داد. پرندگان از

لانه‌های خود سر بیرون آوردند و بال‌بال زنان با

سرعت دیوانه‌واری به آن سو و این سو جیغ کشیدند و شیرجه رفتند.

بچه‌های دسته با نگاه‌های تعجب‌آوری به همدیگر اشاره کردند. معلوم نبود که شب گذشته چه کسی کل

پوتین‌های گلی دسته را واکس زده و مرتب کنار چادر چیده بود. فکرشان به جایی نرسید. من با دیدن پوتین

خودم احساس غریبی پیدا کردم. فکر کردم که اگر آن شخص را پیدا کنم، حسابی گله خواهم کرد. احساس

کردم کسی بدون اجازه من و به طرز زشتی به من کمک کرده است، طوری که به رگ غیرتم برخورده است.

از آن روز من و محسن - یکی از دوستان صمیمی‌ام - تصمیم گرفتیم جست‌وجوی خودمان را به‌طور دقیقی شروع کنیم تا بفهمیم چه کسی دست به این کار زشت - از نظر من - زده است.

چند روزی گذشت، اما هیچ‌گونه سرنخی دستگیرمان نشد و موضوع همان‌طور تاریک و مبهم باقی ماند. آخرین رزم شبانه را نیز یک شب پشت‌سر گذاشتیم و خسته و کوفته به چادر بازگشتیم. صبح وقتی از خواب بیدار شدیم نزدیک بود چشم‌های همه بار دیگر از تعجب بترکد.

پوتین‌ها کنار چادر مرتب و منظم چیده شده بودند و از تمیزی برق می‌زدند.

وقتی آن صحنه را برای بار دوم دیدم، کم مانده بود بر سر بچه‌های دسته‌مان فریاد بزنم و بگویم آخر چه کسی این کار را می‌کند؟ چرا شهامت معرفی خودش را ندارد؟ مگر ما خودمان دست نداریم پوتین‌هایمان را و اکس بزنیم، اما از روی قدیمی‌ها و مسن‌ترها خجالت کشیدم و حرفی نزدیم.

آن روز موقع ناهار، سرسفره وقتی همه بچه‌ها جمعشان جمع بود، سر صحبت را باز کردم و گفتم: «من به اندازه سهم خودم واقعا از دست آن برادری که پوتین‌ها را شبانه واکس می‌زند، گله‌مند و از او راضی نیستیم. شاید او می‌خواهد خدمت کند، اما باید راه آن را بداند. من اگر بفهمم او چه کسی است، حقش را کف دستش می‌گذارم!»

بعد از اینکه حرف‌هایم تمام شد، سکوت سنگین و خسته‌کننده‌ای بر فضای چادر حکمفرما شد و حالم را حسابی جا آورد.»

چند ساعتی از شروع عملیات می‌گذشت. منورهای رنگی دشمن مانند چلچراغی عظیم، شب تاریک را مانند روز روشن کرده بودند. نور نارنجی

ضعیفی بر همه چیز نشسته بود و بوی تند باروت و خرج سوخته کاملاً فضا را پر کرده بود. از گوشه و کنار دشت صدای پی‌درپی انفجار، بعد از برقی که می‌زد، به گوش می‌رسید.

گاه‌گاه صدای ضعیف رزمندگانی که با صدای بلند نام خدا و امام حسین (ع) را به زبان می‌آورد، شنیده می‌شد. گاهی تیرهای رسام دل تاریکی را می‌شکافتند و ستونی، تا جایی که قدرت داشتند، به پیش می‌رفتند و بعد به ترتیب محو می‌شدند.

من و محسن مأموریت داشتیم تا در خدمت یگان پیاده

باشیم. وظیفه ما این بود که به محض برخورد یگان پیاده با میدان مین، باید خیلی فوری، معبری (راهی) برایشان باز می‌کردیم تا عبور کنند. خدا را شکر تا آن ساعت با مین برخورد نکرده بودیم.

من و محسن از تهران با هم به جبهه اعزام شده بودیم و بچه محل هم بودیم و خیلی به هم علاقه داشتیم.

ستون در دل دشت پیش می‌رفت و هنوز درگیری شدیدی بین ما و دشمن رخ نداده بود. ناگهان صدای انفجار مهیبی بچه‌های یگان را زمین‌گیر کرد.

دیگر چیزی نفهمیدم و بعد از چند لحظه خود را روی زمین یافتم. نفسم در اثر دود انفجار بند آمده بود. صدای ناله بچه‌ها در میان دود شنیده می‌شد.

احساس کردم زخمی شده‌ام. با دستم کمی بدنم را بازرسی کردم، اما خبری از ترکش و خون نبود. بلند شدم و دور و بر خودم را زیر منور نگاه کردم. ناگهان چشمم به کوله پف کرده‌ای که به نظرم آشنا می‌رسید، افتاد. تنها من و محسن بودیم که کوله مخصوص تخریبچی‌ها را بر دوش می‌کشیدیم. کمی آن‌طرف‌تر، محسن را دیدم که بی‌حکمت روی زمین دراز کشیده است. یک‌باره موجی از نگرانی و دلهره در دلم جوشید و راه نفسم را بست. به طرفش رفتم بالای سرش نشستم، خم شدم صورتش را از روی خاک‌ها بلند کردم. بدنش را بازدید کردم. ترکش در زیر قفسه سینه‌اش فرو رفته بود و حفره‌ای عمیق به وجود آورده بود. خون گرمی با فشار جاری بود و تمام شکمش را رنگین کرده بود. خون مانند چشمه‌ای جوشان می‌جوشید و بالا می‌آمد.

نفس محسن به شماره افتاده بود و بدنش ضعیف و سست بود. حساسی هول کرده بودم. بغض راه گلویم را بسته بود و عقل از سرم پریده بود. نمی‌دانستم در آن لحظه‌های حساس چه کاری مهم‌تر است. صورتش را بی‌اختیار به سینه‌ام چسباندم و با صدای لرزان و گریان گفتم: «محسن، نگران نباش! تو خوب می‌شوی. امدادگر، امدادگر...»

محسن چشمانش را با زحمت باز کرد. صورتش در زیر نور نارنجی منور بیش از گذشته ملایم و مهربان بود و دلم را نوازش می‌کرد. با صدای ضعیف و همراه با ناله‌ای گفت: «علی جان، علی جان مرا از بابت واکس پوتین‌ها ببخش! از قول من از همه بچه‌ها حلالیت بطلب! بچه‌ها، شب‌های رزم شبانه حساسی خسته بودند و فرصت واکس زدن نداشتند. گفتم یک خدمت کوچکی به آن‌ها بکنم. علی جان تو را به جان امام، مراببخش!»

با شنیدن آن حرف‌ها بدنم داغ شد. گویی تمام دنیا بر سرم خراب شده باشد. احساس سنگینی کردم. دست محسن را فشردم. خم شدم و سرم را روی سینه‌اش گذاشتم و بلندبلند زدم زیر گریه. آدم حرفی بزنم، اما دیگر کار از کار گذشته بود! قلب مهربان محسن از کار افتاده بود.

قسمت
دوم

هر رسانه‌ای رسانا نیست!

هر روز که از خواب بیدار می‌شویم تا لحظه‌ای که به خواب می‌رویم، در مواجهه و معرض انواع رسانه‌ها و پیام‌های انبوه و متنوعشان قرار داریم. این مواجهه با رسانه‌ها چگونه است؟ آیا هر چیزی را که رسانه‌ها ادعا می‌کنند، می‌پذیریم؟ یا در مورد آن‌ها بررسی و تحقیق، و تأمل و تفکر می‌کنیم؟



نادرسته؟

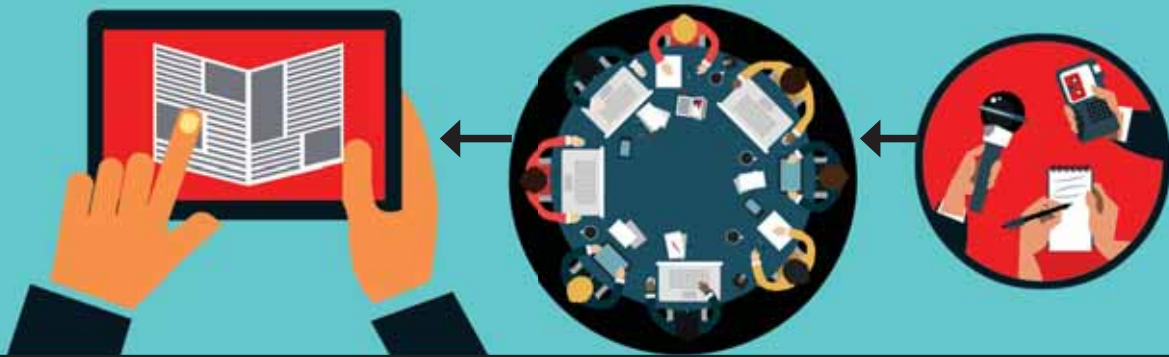
درسته؟

عقیدتی، فکری و ... آن فرد یا سازمان رسانه‌ای متأثر هستند و با هدف‌هایی مشخص و در راستای تأمین منافع خاصی شکل می‌گیرند.

همه محتوای رسانه‌ای را افرادی، در قالب حقیقی (فردی) یا حقوقی (سازمانی و گروهی)، تولید می‌کنند. این محتواها در هر قالب و شکلی، به طوری هدفمند آماده می‌شوند. یعنی از دیدگاه‌های سیاسی،

پشت صحنه رسانه‌ها

آیا تا به حال دقت کرده‌اید، محتواهای مختلفی که در رسانه‌ها می‌بینیم یا می‌خوانیم، از کجا می‌آیند و چگونه تهیه و تولید و منتشر می‌شوند؟



جریان این تولید، هدف‌های مختلف سیاسی، تجاری و ... آن رسانه را تأمین کنند. عوامل متعددی در جهت‌گیری یک رسانه اثر گذارند که یکی از آن‌ها نحوه تأمین هزینه‌هاست.

مصاحبه و ... یا محتواهای تصویری مانند کاریکاتور، عکس، اینفوگرافیک و ... همه این محتواهای رسانه‌ای توسط روزنامه‌نگاران، عکاسان، طراحان و ... تولید می‌شوند. این افراد نیز تحت نظر مدیران رسانه فعالیت دارند و باید بکوشند تا در

آیا چاقو دسته خود را می‌برد؟

محتوایی که توسط رسانه‌ها، به خصوص رسانه‌های جمعی مانند رادیو، تلویزیون، روزنامه، مجله و ... منتشر می‌شوند، مرحله‌های متفاوتی را طی می‌کنند تا آماده شوند. در رسانه‌ها محتواهای زیاد و متنوعی به چشم می‌خورند؛ از جمله محتواهای نوشتاری همچون خبر، گزارش،



اسکن کنید و با رسانه
آرایی بیشتر آشنا شوید

رسانه آرایی!

همان‌طور که یک آشپز تصمیم می‌گیرد چه غذایی را، کی، چگونه، با چه مواد و

ترکیبی، و برای چه کسانی آماده کند و سپس میز غذا را با چه ترکیب و اولییتی بچیند و به اصطلاح سفره آرایی کند، به همان شکل نیز صاحبان رسانه تصمیم می‌گیرند که محتوای رسانه‌ای را کی، چگونه، با چه ترکیب و اولویت‌بندی و چینشی در رسانه خود منتشر کنند و چطور این محتوا را جذاب‌تر، دلپذیرتر و مقبول‌تر سازند.



با خودمان قرار بگذاریم

از این پس برای مواجهه با هر رسانه‌ای با خودمان چند قرار بگذاریم:

- آن رسانه را بشناسیم و با رویکردها و جهت‌گیری‌های سیاسی، عقیدتی و... آن آشنا شویم.
- با نگاهی متفکرانه و انتقادی در برابر رسانه‌ها و محتواهای آن‌ها حاضر شویم و هر محتوا و هر ادعایی را باور نکنیم و نپذیریم.
- با خودمان سؤال‌های کلیدی زیر را دوره کنیم:



از این پس می‌خواهیم بیشتر در مورد رسانه‌ها و سوادهای لازم برای مواجهه با رسانه‌ها بگوییم. پس همچنان با ما همراه باشید و تجربه‌ها و نظراتتان را با ما در میان بگذارید.



اسکن کنید و با سؤالات کلیدی سواد رسانه بیشتر آشنا شوید



نگاهی به زندگی بابک نیک طلب شاعر کودک و نوجوان

داستان شاعر شدن آقای شاعر



وقتی صحبت‌هایش به پایان می‌رسد، از خودم می‌پرسم پس ماجرا همانی است که همه می‌گویند: «استعداد و علاقه‌ات را بشناس و برایش تلاش و تمرین کن.» البته او این‌قدر مستقیم حرف نمی‌زند. او داستان زندگی‌اش را تعریف می‌کند. او می‌گوید که چطور شاعر شد. چه شد که ما شعرهایش را در مجله‌ها و کتاب‌ها خواندیم و نامش را همیشه شنیده‌ایم. اما آنچه من می‌شنوم این است که باید قدم‌به‌قدم جلو رفت؛ آهسته و پیوسته. بعد با خودم زمزمه می‌کنم: «شاعر شدن کار راحتی نیست.»

«با فرره‌ها به شادی باد بگرد»، «پیشواز روشنی»، «نردبانی از ستاره»، و «تا خیابان خوش‌بخت» نام بعضی از کتاب‌های بابک نیک‌طلب برای نوجوان‌هاست.

او داور کتاب سال جمهوری اسلامی، کتاب سال دفاع مقدس، جشنواره بین‌المللی شعر فجر در بخش شعر کودک و نوجوان، جشنواره کتاب سال کودک و نوجوان کانون پرورش فکری و ... بوده است.

نیک‌طلب در پنجمین جشنواره شعر فجر به‌عنوان نفر اول بخش شعر کودک و نوجوان معرفی شد و «سرو زرین» و جوایز این جشنواره را دریافت کرد.

کودکی

از دوره ابتدایی که عبور کردم، حس عجیبی داشتم. می‌خواستم بهتر از پیش ابراز وجود کنم؛ اینکه خط بهتری داشته باشم، معنی شعرها و ترانه‌ها را بفهمم، نقاشی کنم، از موسیقی سر در بیاورم و ... حالا چرا دنبال علوم و فنون، ریاضیات و ... نرفتم، برایم پرسشی است که جوابش را نمی‌دانم. به هر حال روزهای بلند تابستان به خواندن و نوشتن شعر و سرود و نثرهای ادبی برای دل خودم پرداختم.

خوش‌بختانه خانۀ ما سرشار از کتاب‌های ادبی و هنری از شاعران و نویسندگان کهن و نو بود. پدرم شاعر و عاشق ادبیات بود و مادرم هم نقاشی و هنرهای دیگر را می‌شناخت. کم‌کم چیزهایی از خودم می‌نوشتم که کم‌وبیش وزن و قافیه و موسیقی و ... داشتند و از کسی هم نبودند.

مدت‌ها این نوشته‌ها را به کسی نشان نمی‌دادم. تا نمی‌دانم چطور روزی آن‌ها را برای پدرم بردم و او هم چند اشکال بر کارها گرفت. زمانی گذشت و دیگر فقط برای خودم می‌نوشتم تا اینکه در مسابقه‌ای که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان گذاشته بود، شرکت کردم و اتفاقاً پس از چند ماه در تلویزیون اسامی برندگان را اعلام کردند که من هم انتخاب شده بودم. به‌جز جوایز کتاب مسابقه که یک جلد قرآن مجید، دیوان حافظ، مثنوی مولانا، لغت‌نامه یک‌جلدی عمید و ... بود، عضو مکتب‌های مرکز آفرینش‌های ادبی کانون هم شدم. از همان زمان هم با استادانم جعفر ابراهیمی، اسدالله شعبانی و بیوک ملکی آشنایی و دوستی پیدا کردم.

آلما توکل عکاس: اعظم لاریجانی

نوجوانی

وارد دبیرستان شده بودم و کم‌وبیش سراغ این استادان عزیزم به کانون می‌رفتم و در شب‌شعرها و اردوها شرکت می‌کردم و خوش‌حال بودم. خانه بیوک ملکی اتفاقاً نزدیک ما بود و مرا با مهر پذیرا می‌شد. خدا پدر ایشان را که به‌تازگی درگذشت و خاطرات خوبی از ایشان دارم، بیامرزد. با آقای ملکی از سال ۱۳۶۳ به جلسات شعر حوزه هنری راه یافتیم و با شاعران مطرح، زنده‌یادان قیصر امین‌پور، سیدحسن حسینی و ... آشنایی پیدا کردم.

جوانی

سال ۱۳۶۴ دوره دبیرستان به پایان رسید و من به «مرکز تربیت‌معلم» رفتم و دبیر شدم. رفتن به مدرسه و ارتباط با بچه‌ها کارهایم را بیشتر به سمت مخاطبان نوجوان کشاند و در این شیوه از آثارم استقبال شد. در سال ۱۳۷۱ اولین کتابم «پیشواز روشنی» که مجموعه شعر نوجوان بود، به چاپ رسید. از آن زمان تقریباً با بسیاری از نشریات کودک و نوجوان همکاری کرده‌ام؛ چه با ارائه شعر، چه با نقد کتاب‌های تازه و ...

از سال ۱۳۷۲ شعرم در کتاب درسی پایه چهارم هم آمد و تصمیم گرفتم هر چه می‌توانم برای فرزندان این سرزمین انجام دهم و اغلب شعرهایم را برای آنان به‌صورت جدی و تخصصی بگویم.

چند سالی که تدریس کردم، کارشناس سرود و شعر وزارت آموزش‌وپرورش شدم که خیلی بیشتر مرا به ادبیات کودک نزدیک می‌کرد. در نهایت هم به انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به‌عنوان کارشناس ادبی منتقل شدم. اگرچه عبور از این سال‌ها با فراز و نشیب‌هایی همراه بود و برای هر حرکت و کوششی موانع و مشکلاتی پیش می‌آمد، ولی چون انگیزه و عشق سرودن و فعالیت در این زمینه را داشتم، همه تجربه‌ها را پشت سر گذاشتم.

بابک نیک‌طالب
متولد: نهم تیر ۱۳۴۶
در تهران



بیشتر بخوانیم

ماهی رود توام

نام مجموعه: شعر شباب

مؤلف: محمود پور وهاب

سال چاپ: ۱۳۹۹

ناشر: نشر گویا



محور ۲۷ شعر این کتاب، عاطفه است؛ اما شاعر می‌کوشد میان مخاطب و طبیعت پیوند برقرار می‌کند. شعر او با کمک

به غنای عاطفه و اندیشه نوجوانان، نگاه مخاطب را تلطیف می‌کند. او درباره صلح می‌گوید: «صلح هر کجا پا گذاشت، جای کینه، جای بمب، یک درخت کاشت...». در شعر دیگری، درباره گل می‌گوید: «گل چیست؟ بوی باغچه یا رنگ و روی باغچه. من توی این فکرم که هست گل آبروی باغچه...».



آشنایی با آثار ایرانی با نشان ثبت جهانی این قسمت: کاخ گلستان

گشتی در گلستان



در مرکز شهر تهران و در همسایگی بازار پرهیاهوی آن، مجموعه‌ای دنج و رنگارنگ از کاشی وجود دارد به نام «کاخ گلستان». در این مجموعه که زمانی ارگ حکومتی شاهان قاجار بوده است، مجموعه‌ای از کاخ‌ها و بناهای سلطنتی گرد هم جمع شده‌اند. هر کدام از شاهان قاجاری به نوبت به این مجموعه، عمارتی اضافه کرده‌اند و هنرمندان بنامی در ساخت و تکمیل آن همکاری داشته‌اند.

پس از آمد و رفتن‌های بسیار، مجموعه کاخ گلستان نه تنها به یکی از بهترین نمونه‌های هنر کاشی‌سازی، نقاشی، گچ‌بری و آینه‌کاری قاجاری تبدیل شده، بلکه محلی برای اتفاقات مهم در تاریخ قاجار و حتی دیگر دوره‌ها بوده است. راهنمایان این مجموعه داستان‌های تاریخی و افسانه‌های بسیاری درباره این کاخ دارند که برای بازدیدکنندگان تعریف کنند. مجموعه عمارت‌ها، باغ، جوی و فواره‌ها و داستان‌های کاخ گلستان سال‌هاست که به‌عنوان میراث تمام مردم جهان در فهرست میراث جهانی سازمان یونسکو ثبت شده است.

ایوانی برای تاج‌گذاری

تمامی بناهای کاخ گلستان را قاجاریان نساخته‌اند، مثلاً این عمارت که کهن‌سال‌ترین بنای مجموعه است به‌دستور کریم‌خان زند برپا شده است. اسم آن «ایوان تخت مرمر» است. ایوان نامش را از تخت مرمرینی که در میانه آن قرار دارد گرفته است. بسیاری از شاهان قاجاری و حتی پهلوی بر آن نشستند و تاج شاهی را بر سر گذاشتند. همچنین در دوران قاجار از این عمارت برای دیدار شاه با مردم یا درباریان استفاده می‌شد. تخت مرمر به‌دستور فتحعلی‌شاه دومین شاه قاجاری ساخته شد.

تماشاخانه

وقتی ساخت‌وساز این عمارت پس از سه سال به پایان رسید، بلندترین بنای پایتخت به حساب می‌آمد. «شمس‌العماره» یا «عمارت خورشید» را یکی از درباریان به خرج خود و برای خوشامد ناصرالدین‌شاه قاجار ساخت. ناصرالدین‌شاه با تماشای تصویرهای آسمان‌خراش‌های اروپایی فکر داشتن یکی از آن‌ها به سرش افتاد. یکی از کاربردهای این ساختمان پنج طبقه این بود که شاه و خانواده پرجمعیتش از آن بالا بروند و منظره‌های شهر و اطراف تهران را تماشا کنند.

خلوت شاهانه

اینجا «خلوت کریم‌خانی» است و همان‌طور که از نامش پیداست توسط کریم‌خان زند برپا شده است. اما بیشتر از آنکه محلی برای آرامش و آسایش شاه زند باشد، مکان دنجی برای ناصرالدین، چهارمین شاه قاجاری بود. شاه قاجار وقتی می‌خواست یک چرت عصرگاهی بزند و خلوت کند، به این محوطه می‌آمد. خلوت کریم‌خانی محوطه‌ای سرپوشیده است با ایوانی سه‌دهنه رو به باغ و فضای سبز کاخ. هر چند ناصرالدین‌شاه پس از مرگ در همسایگی شاه عبدالعظیم دفن شد، اما چند سال پس از مرگش، سنگ قبرش را به خلوتش در کاخ گلستان آوردند.



باقی‌مانده‌های یک کاخ

کاخ گلستان محوطه‌ای سرسبز است با درختان سن‌وسالدار که توسط تعدادی کاخ و عمارت که بیشتر قدمت قاجاری دارند، محاصره شده است. در این مجموعه به راحتی می‌توان صدای آب بازیگوشی را شنید که در نهرها، فواره‌ها و حوض‌ها خودنمایی می‌کند. این مجموعه روزی مفصل‌تر و بزرگ‌تر از آن چیزی بود که اکنون هست. در طول سالیان بعضی عمارت‌ها، از جمله تکیه دولت و عمارت اندرونی که محل زندگی شاه و خانواده‌اش بود، خراب شدند.

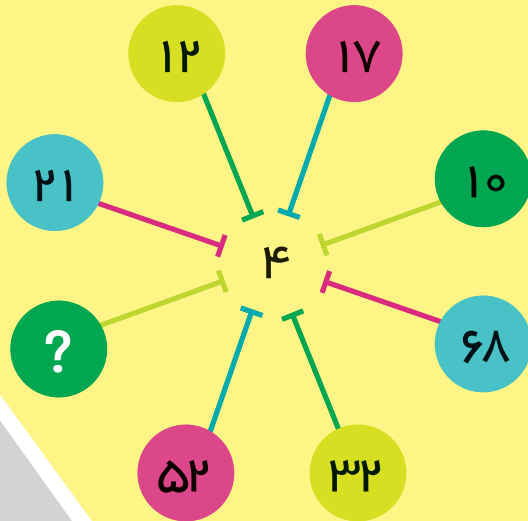


کاخ‌ی از آینه

نام این تالار را کمال‌الملک غفاری، نقاش شناخته‌شده عهد قاجار سر زبان‌ها انداخت. او ۱۰ سال پس از اتمام تزئینات تالار، نقاشی زیبای رنگ روغنی از آن کشید که در ذهن و یاد هنردوستان ماند. حالا تالار به همان شکل و شمایلی که او در بوم نقاشی‌اش تصویر کرده چیده شده است. حتی ماکت شاه هم همان جایی نشسته که او از ناصرالدین‌شاه خواسته بود، بنشیند. پنج سال طول کشید تا آینه کاران ایرانی بتوانند دیوارهای این تالار را با کنار هم قرار دادن قطعات ریز و درشت آینه بپوشانند.



۱. جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید و بنویسید.

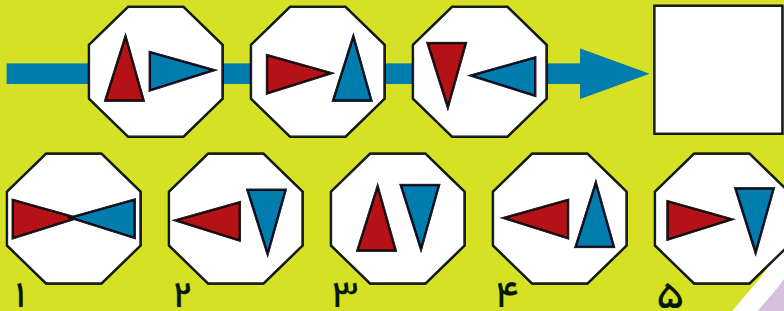


۲. یا می‌توانید جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید. (راهنمایی. دو تای قبلی را نگاه کنید تا به رابطه‌ای که وجود دارد پی ببرید)

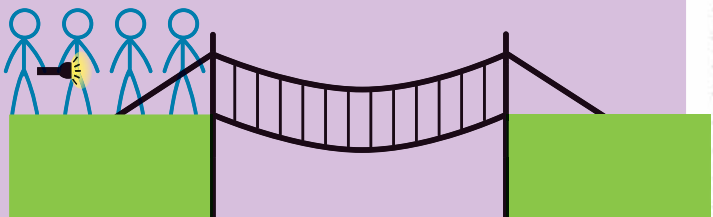
۵	۳	۴	۵	۷	۸
۸	۱۲	۱۴	۶	?	۱۳
۷	۵	۲	۹	۶	۹

معما

چهار نفر دوست هنگام بازگشت از کوهنوردی قرار است از روی یک پل چوبی فرسوده که تحمل وزن بیش از دو نفر را ندارد عبور کنند. هوا رو به تاریکی می‌رود و یک چراغ قوه بیشتر ندارند. سرعت راه رفتن هر چهار نفر به دلیل جراحت پاها و لنگیدن متفاوت است. اولی در مدت یک دقیقه، دومی در مدت ۲ دقیقه، سومی در مدت ۵ دقیقه و چهارمی در مدت ده دقیقه می‌توانند طول این پل را طی کنند. آیا می‌توانید به آن‌ها کمک کنید تا در کمترین زمان ممکن هر چهار نفرشان از روی پل عبور کنند



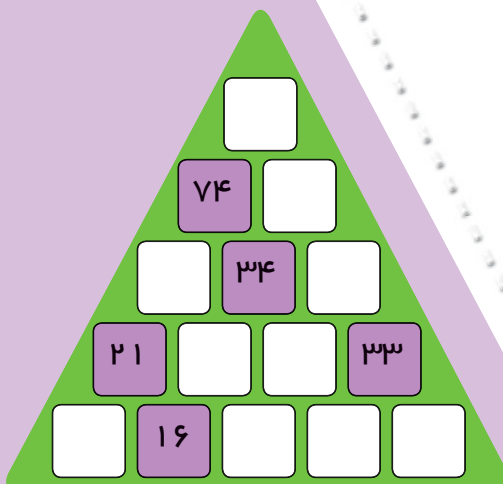
۳. آیا می‌توانید جهت مثلث‌های آبی و قرمز را با توجه به نوع چرخشی که در این توالی دارند میان پنج گزینه زیر حدس بزنید و داخل مربع قرار دهید؟



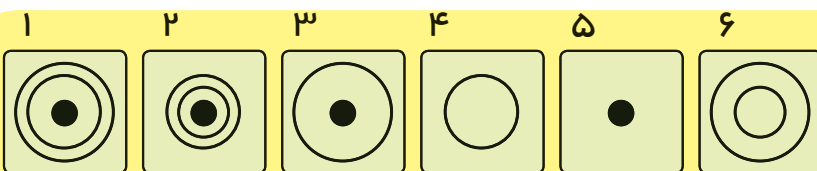
۵. سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها و ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ فقط یک بار تکرار شود.

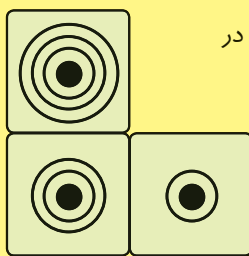
۳	۹			۵	۸		۴
	۶		۹				۷
۱				۴			۳
۷		۵		۳		۱	۲
	۸				۲	۴	
		۳		۵	۸		۷
		۸		۷			۱
۵			۲		۶		۸
	۲				۱		۶



۴. در این شکل عددهای داخل هر کدام از آجرهای بالایی معادل حاصل جمع دو عدد آجرهای زیرینش است. تعدادی از عددها قبلاً نوشته شده اند؛ حالا عددهای داخل سایر آجرها را هم با توجه به توضیحی که داده شده محاسبه کنید.

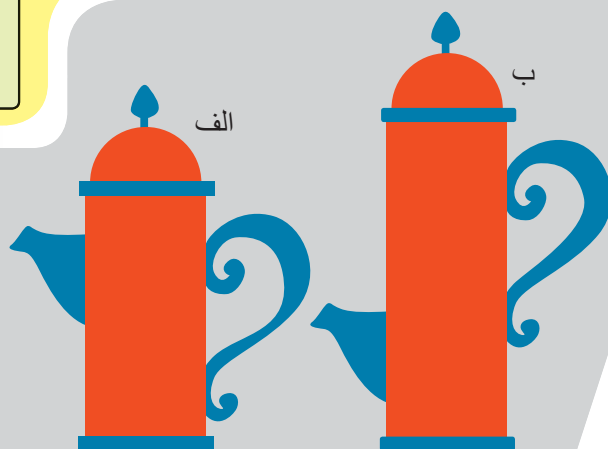


۶. بخش خالی این کاشی را با کدام یک از نقش‌ها در گزینه‌های پایین می‌توانید پر کنید؟



۸. جای علامت سؤال عدد صحیح را با توجه به رابطه‌ای که در ردیف‌های افقی و عمودی وجود دارد حدس بزنید.

۵	۱۰	۹	۴
۷	۴	۵	۸
۳	۲	۵	۶
۱	۸	۹	?



۷. قوری (الف) گنجایش چهل فنجان چای را دارد. به نظر تان گنجایش قوری (ب) چند فنجان چای خواهد بود؟

رولت گوشت و قارچ

طرز تهیه رولت:

- پیاز را خرد کنید و در تابه با روغن تفت دهید. سپس گوشت چرخ کرده را به همراه نمک و فلفل اضافه کنید و خوب تفت دهید.
- حالا سیر رنده شده و قارچ های خرد شده را به مواد اضافه کنید و هم بزنید. اجازه دهید در حین تفت دادن آب قارچ ها کشیده شود.
- سپس سس سفید را به مواد اضافه کنید و هم بزنید. کمی بعد در تابه را بگذارید تا مواد کمی جابجفتند. بعد اجاق را خاموش کنید.

مواد داخل رولت:

- گوشت چرخ کرده،
- یک دوم پیمانه پیاز، یک عدد متوسط سیر، یک حبه قارچ خرد شده، یک پیمانه سس سفید، یک پیمانه نمک و فلفل، به مقدار لازم روغن، به مقدار لازم

مواد کرب*

- آرد، یک پیمانه
- تخم مرغ، دو عدد
- شیر، یک و یک سوم پیمانه
- کره، دو قاشق سوپ خوری (به دمای محیط رسیده باشد).
- نمک، یک دوم قاشق چای خوری

طرز تهیه کرب:

- ابتدا همه مواد را با هم مخلوط کنید.
- کف تابه تفلون را چرب کنید و یک لایه نازک از مواد را داخل تابه بریزید (بین یک تا دو ملاقه).
- یک طرف نان (کرب) که خودش را گرفت و به اصطلاح سرخ شد، آن را برگردانید تا طرف دیگر هم آماده شود. بعد از آماده شدن کرب، مواد گوشت و قارچ را داخل آن بریزد و رول کنید. سپس برش دهید تا کاملاً به شکل رولت شود.

* نوعی نانی که از ترکیب تخم مرغ، شیر و آرد به دست می آید.

پاسخ سرگرمی

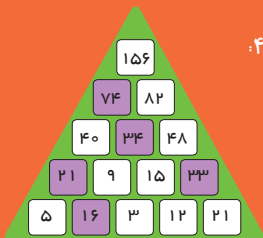
۲۴:۱

۲: عدد ۱۷

$$۱۳=۶+۱۷، ۷=۹+۸$$

۳: گزینه شماره ۲

مثلث قرمز هر بار چرخش ۹۰ درجه‌ای در جهت عقربه‌های ساعت و مثلث آبی چرخش ۹۰ درجه‌ای در جهت عکس عقربه‌های ساعت انجام داده است.



$$۷۴-۳۴=۴۰$$

$$۴۰-۲۱=۱۹$$

$$۳۴-۱۹=۱۵$$

$$۲۱-۱۶=۵$$

$$۱۹-۱۶=۳$$

$$۱۵-۳=۱۲$$

$$۳۳-۱۲=۲۱$$

$$۳۳+۱۵=۴۸$$

$$۳۴+۴۸=۸۲$$

$$۸۲-۷۴=۸$$

۵:

۳	۹	۷	۱	۶	۵	۸	۲	۴
۸	۶	۴	۹	۲	۳	۵	۷	۱
۱	۵	۲	۸	۴	۷	۹	۳	۶
۷	۴	۵	۶	۳	۹	۱	۸	۲
۹	۸	۶	۷	۱	۲	۴	۵	۳
۲	۱	۳	۴	۵	۸	۶	۹	۷
۶	۳	۸	۵	۷	۴	۲	۱	۹
۵	۷	۱	۲	۹	۶	۳	۴	۸
۴	۲	۹	۳	۸	۱	۷	۶	۵

۶: گزینه ۲

وقتی کاشی را به شکل افقی نگاه می‌کنیم دایره بیرونی حذف شده است. اما در نگاه به شکل عمودی یک دایره به حلقه بیرونی افزوده شده است.

۷: ۲۰ فنجان. دهانه کتری (ب) درست در فاصله نصف از کتری (الف) قرار دارد.

۸: عدد ۲. اگر به عددهای ردیف‌های افقی و عمودی نگاه کنید متوجه می‌شوید که در همه آن‌ها حاصل جمع دو عدد در حالت یک در میان مساوی هم هستند. مثال

$$۴+۱۰=۹+۵$$

بنابراین

$$۲+۸=۶+۴$$

رولت خامه‌ای



مواد لازم ■ آرد، ۵۰ گرم ■ تخم‌مرغ، دو عدد ■ شکر، ۵۰ گرم ■ بکینگ پودر، نصف قاشق چای‌خوری ■ وانیل، یک چهارم قاشق چای‌خوری ■ خامه قنادی، ۲۰۰ گرم

طرز تهیه ■ ابتدا آرد و بکینگ پودر را مخلوط و سه بار الک کنید.

■ تخم‌مرغ، وانیل و شکر را آنقدر هم بزنید که مخلوطشان پوک و سفید و حجم آن دو برابر شود. ■ حالا مخلوط آرد و بکینگ پودر را به مواد اضافه کنید و آرام هم بزنید. ■ کف تابه دوطرفه (یا تابه دردار) را کمی چرب کنید و تابه را روی حرارت بگذارید تا داغ شود. مواد رولت را داخل تابه بریزید و صاف کنید. شعله اجاق باید کم رو به متوسط باشد. بعد از ۱۰ دقیقه تابه را برگردانید و ۵ دقیقه اجازه دهید تا طرف دیگر نان آماده شود. ■ اکنون نان آماده شده را داخل حوله یا پارچه تمیز آشپزخانه بگذارید و به آرامی رول کنید و کنار بگذارید تا خنک شود.

■ خامه را خوب هم بزنید تا پفکی و آماده شود. ■ حالا نان را باز کنید و یک طرف آن را کاملاً خامه بمالید. بعد دوباره آن را آرام رول کنید و روی رولت را هم خامه بمالید. ■ روی رولت را تزئین کنید و آن را داخل یخچال بگذارید تا شکل بگیرد. بعد از دو ساعت رولت شما آماده خوردن است.

رام‌کنندهٔ باران‌های وحشی

نجات زمین به کمک «سیل‌بند»

بارش باران باعث زنده‌شدن طبیعت می‌شود. آب باران داخل زمین می‌رود و همین آب، نه تنها منابع زیرزمینی را پرآب می‌کند، بلکه باعث رویش گیاهان، گل‌ها و درختان می‌شود. متأسفانه انسان می‌تواند با دست خودش کاری کند که بارش باران به جای زنده‌کردن طبیعت آن را خراب کند. اما چگونه؟

به بخش‌های پایین سرازیر می‌شود. ریشهٔ درختان آب را جذب می‌کند و سرانجام وقتی آب باران به پایین کوه برسد، دیگر چیز زیادی از آن باقی نمانده است. سایر گیاهان - مثل همان بوته‌های خار- هرچند ریشه‌هایی به بزرگی ریشه درختان ندارند، اما به هر حال ریشه دارند و هر کدام به اندازهٔ خود از این آب استفاده می‌کنند. به همین خاطر حتی یک بوتهٔ خار هم به سهم خود می‌تواند مانع از سرازیر شدن سیل شود. حالا فرض کنید روی کوه هیچ درختی نباشد. در این حال جوی‌های کوچکی که از آب باران شکل گرفته‌اند، کم‌کم به هم می‌پیوندند؛ درست مثل ضرب‌المثل «اندک‌اندک جمع گردد، وانگهی دریا شود». هرچه آب به سمت پایین بیاید، میزان بیشتری از شن و خاک را می‌شوید و به سمت نقاط پایین کوه می‌آورد. به این ترتیب وقتی آب باران به پایین برسد، نه تنها کم نمی‌شود، بلکه آنقدر شن و خاک با خودش به سمت پایین می‌آورد که ممکن است هر چیزی را خراب کند. مثلاً اگر زیر کوه باغ میوه‌ای قرار داشته باشد، تمام شن‌ها وارد این باغ می‌شوند. ممکن است درخت‌های داخل باغ را بشکنند و خاک آنجا را به ماسه‌زاری بی‌فایده تبدیل کنند. شاید زیر کوه خانه‌ای وجود داشته باشد. این خانه هم ممکن است به سرنوشت خیلی از خانه‌هایی دچار شود که در اثر سیل خراب شده‌اند.

حتی اگر خانه‌ای هم تخریب نشود، سرازیر شدن خاک و شن می‌تواند لایه‌های

شاید بارها با خانواده یا دوستانتان برای تفریح به خارج شهر رفته‌اید. مثلاً از کوه بالا رفته‌اید و تصمیم گرفته‌اید جایی استراحت کنید. در این شرایط بهترین کار روشن کردن آتش است. با توجه به پوشش گیاهی ایران، روی تمام کوه‌ها می‌توان مقدار زیادی بوته‌های خار دید که نه میوه‌ای دارند و نه گل می‌دهند. شاید فکر کنید که آن‌ها به هیچ دردی نمی‌خورند، به جز سوزاندن! اگر هم کمی از این خارها را بسوزانیم، اتفاقی نمی‌افتد! چون کوه و دشت پر است از این گونه گیاهان. دست‌نگه دارید... صبر کنید! این گیاهان نقش مهمی در زنده نگه‌داشتن زمین دارند. اما چگونه؟

فرض کنیم باران شدیدی شروع به باریدن کرد. ابتدا قطره‌های آب باران به داخل زمین می‌روند. اما اگر باران شدید باشد، تنها بخش اندکی از آب در زمین فرو می‌رود و بقیهٔ آب‌ها روی زمین سرازیر می‌شوند. آب سرازیر شده هم از جاهای مرتفع به سمت سرازیری‌ها هجوم می‌آورد. فرض کنید در دو کوهستان شاهد بارش بارانی شدید باشیم. یکی از این کوه‌ها پر از درخت باشد و دیگری خشک و بدون هیچ گیاهی. سرازیر شدن آب در این دو کوه، با هم چه تفاوتی دارد؟

هرقدر درخت بیشتری روی زمین یا کوه باشد، آب بیشتری جذب می‌شود. به این ترتیب وقتی آب باران از نقاط مرتفع

روی زمین را تخریب کند. شاید روی کوه‌ها جاهایی را دیده باشید که به جای خاک، تنها سنگ و صخره دیده می‌شود. بسیاری از این صخره‌ها، لایهٔ خاک روی خود را در اثر باران از دست داده‌اند. این اتفاق را «فرسایش خاک» می‌گویند که معنی آن هم مشخص است؛ فرسودگی و پیری و نابودی زمین!

به همین خاطر انسان‌ها باید کاری کنند که سیل سرازیر نشود؛ اما چگونه؟ بهترین کار برای جلوگیری از سیل و خطرات آن، حفظ جنگل‌ها و درختان است. هر درختی که بکاریم می‌تواند مانع از سرازیر شدن سیل شود.

در مقابل، تمام کسانی که درخت‌ها را قطع می‌کنند، باعث می‌شوند که خطر سیل بیشتر از قبل شود.

اما در جاهایی که درخت وجود ندارد، چگونه باید جلوی خطرات ناشی از سیل را گرفت؟ بهترین راه «استفاده از سیل‌بند» است.

برای ساختن سیل‌بند با کمک بزرگ‌ترها، از نقاط مرتفع کوه تا نقاط پست‌تر، باید در دره‌ها مانع‌های محکم بسازیم؛ درست مثل سد‌هایی که آب شهرها را تأمین می‌کنند.

سیل‌بندها معمولاً توسط کشاورزان و باغداران با استفاده از خاک و سنگ و گل درست می‌شوند. البته شاخه‌های خشک‌شدهٔ درختان هم در برابر این دیواره‌ها قرار داده می‌شوند تا شدت آب سیل را کم کند. به این ترتیب وقتی سیل بیاید، آب درون دره، پشت این مانع دست‌ساز قرار می‌گیرد و کم‌کم داخل زمین فرو می‌رود.

اما اگر آب باران این مانع را خراب کند، چه می‌شود؟! قطعاً آب با شدت فراوان به سمت پایین می‌آید و همه چیز را خراب می‌کند. به همین خاطر لازم است که درون دره، چند مانع به کمک سنگ، گل و شاخه‌های درختان درست شود تا اگر یکی از آن‌ها خراب شد، سیل‌بند پایین، مانع از هجوم آب شود.

همین راه ساده می‌تواند هم محافظ خاک باشد و هم اینکه تمام چیزهایی را که در دامنهٔ کوه قرار دارند، از خانه گرفته تا گیاهان، باغ‌ها، لانه‌های حیوانات و... نجات دهد. این بار که به طبیعت برای گردش و تفریح رفتید، متوجه اهمیت علف‌ها، سبزه‌ها و حتی خارهایی که می‌بینید باشید. نابودی آن‌ها می‌تواند بیابان‌ها را گسترش دهد، خطرات ناشی از بارش باران را بیشتر کند و جان بسیاری از هم‌نوعان شما را به خطر بیندازد.



از هزاران سال قبل، اسب به‌عنوان دوستی وفادار در کنار انسان به زندگی ادامه داده است. اسب تنها حیوانی است که مسابقه‌های مخصوص آن، در المپیک وجود دارد. تاکنون این شانس نصیب هیچ حیوان دیگری نشده است.

آشنایی با ورزش اسب سواری

ورزش نجیب!



چه کسانی می‌توانند سوار کاری کنند؟

با توجه به اینکه اسب سواری در اصل رقابت بین اسب‌ها و تعیین توانایی‌های این حیوانات است، جنسیت سوار کار در مسابقه‌ها اهمیتی ندارد. به همین دلیل، در مسابقه‌های «پرش» و «درساژ»، سوار کاران مرد و زن در یک مسابقه شرکت می‌کنند و از رقابت جداگانه مردان و زنان خبری نیست.

فایده‌های اسب سواری برای کودکان

هرچند سوار کاران حرفه‌ای حتی تا زمان پیر شدن هم می‌توانند به این رشته بپردازند، اما آموختن سوار کاری در کودکی و آشنایی انسان با اسب می‌تواند حس مسئولیت‌پذیری را در کودک بالا ببرد. از طرف دیگر، شرایط متفاوتی که در مسابقه «کورس» یا «پردن» از روی مانع» به وجود می‌آید، سبب می‌شود که انسان بیاموزد چگونه در شرایط مختلف و سخت از خود واکنش نشان دهد.

اسب در فرهنگ ایرانی و اسلامی

ایرانیان باستان به حیوانات بسیار اهمیت می‌دادند؛ به طوری که با کشتن هر گونه حیوانی مخالف بودند. «اسب» از جمله حیواناتی بود که ایرانیان از آن فراوان استفاده می‌کردند و به همین دلیل، مورد احترام همه طبقات مردم بود. در فرهنگ اسلامی هم اسب جایگاه بالایی داشت، به طوری که پیامبر اسلام (ص) توصیه کرد که به فرزندان خود شنا و اسب سواری آموزش دهید.

انواع رقابت‌های اسب سواری

مهم‌ترین رقابت‌های

اسب سواری عبارت‌اند از:

■ **پرش یا اسب:** در این رقابت، اسب باید از موانع گوناگونی که در محل مسابقه قرار دارند عبور کند و در کمترین زمان ممکن، مسابقه را به پایان برساند.

■ **کورس:** در این مسابقه، اسب‌ها مسیری را طی می‌کنند و برنده‌ای است که زودتر از همه از خط پایان بگذرد.

■ **درساژ:** در این رقابت، اسب باید حرکات نمایشی انجام دهد. اسبی که بیشترین امتیاز را کسب کند، برنده خواهد بود.

پرش با اسب

■ مسابقه پرش با اسب رقابتی است که طی آن سوار کار باید در محوطه‌ای محصور از روی موانع مشخص بپرد و با کمترین خطا مسیر را به پایان برساند. به این ترتیب، ورزشکارانی در این رشته امکان موفقیت پیدا می‌کنند که علاوه بر مهارت در سوار کاری، صاحب اسبی با توانایی بالا و فرمان‌برداری کافی از سوار کارشان باشند.

■ در مسابقه پرش با اسب رقابت‌های جهانی و المپیک، اسب‌ها دست کم هشت‌ساله و در سایر مسابقه‌های بین‌المللی شش سال‌اند.

■ محوطه محصور که مسابقه در آن برگزار می‌شود، «مانژ» نام دارد. قبل از مسابقه، سوار کاران تنها یک بار حق دارند که وارد مانژ شوند و مسیر رقابت را بررسی کنند.

خطاها و امتیازها در پرش با اسب

در پرش با اسب، سوار کاران می‌کوشند که بدون خطا و در کمترین زمان ممکن، مسیر ۵۰۰ متری مسابقه را طی کنند. در طول مسیر، ۱۵ مانع قرار داده می‌شود که اسب باید به ترتیب شماره از روی همه آن‌ها بپرد و مسیر مسابقه را در ۸۶ ثانیه طی کند؛ در غیر این صورت، به ازای هر ثانیه، یک خطای زمانی به سوار کار و





اسب تعلق می‌گیرد. اگر پای اسب به مانع برخورد کند و آن را ببیند، چهار خطا به حساب ورزشکار منظور می‌شود. در صورتی که اسب از پریدن خودداری کند، چهار خطا به حساب اسب منظور می‌شود و فرصت دیگری برای پرش از آن مانع به او داده می‌شود. اما اگر باز هم از پرش امتناع کند، از مسابقه اخراج خواهد شد.

اسب‌دوانی (کورس)

در این رقابت، اسب‌ها در مسیری معین داخل یک پیست با هم مسابقه می‌دهند و هر اسبی که زودتر از خط پایان عبور کند، برنده مسابقه خواهد شد. میدان اسب‌دوانی «اسپریس» نام دارد و مسابقه‌های کورس در مسافت‌های ۱۰۰۰، ۱۲۰۰، ۱۶۷۰ و ۲۴۰۰ متر برگزار می‌شوند. پیست سوارکاری بیضی‌شکل و هر دور آن ۱۶۷۰ متر است. مهم‌ترین ویژگی یک پیست، داشتن برج دیده‌بانی برای قضاوت دقیق داوران است.

رقابت کورس در ایران

مسابقه بین سریع‌ترین اسب‌ها در ایران قدمتی چند هزارساله دارد و به دوران هخامنشیان باز می‌گردد. اما رقابت در پیست مخصوص اسب‌دوانی (کورس) به شکل امروزی به دوران قاجار برمی‌گردد و رقابت‌های سالانه‌ای که در نوروز در حضور پادشاهانی چون ناصرالدین‌شاه برگزار می‌شد، از حدود ۸۰ سال قبل، این رقابت‌ها شکلی منظم‌تر یافتند و رقابت‌های کورس همه‌ساله برگزار شدند و شرط‌بندی روی اسب‌ها نیز رواج یافت. می‌توان به مسابقه‌های شهر گنبد اشاره کرد.



لباس سوارکار

در تمام مسابقه‌های سوارکاری، اسب‌سوارها از چکمه‌های بلند (تا زیر زانو) و شلوارهای کشی تنگ و چسبیده به بدن استفاده می‌کنند. چکمه روی شلوار قرار می‌گیرد. کلاه سوارکاران مسابقه‌های سرعت نیز گرد، لبه‌دار و مقاوم به ضربه است تا در صورت سقوط سوارکار آسیب کمتری به وی برسد.

مازازی‌کاری

چرخ‌های گیاهی در دست می‌کند

شانس و اقبال با کارگاه‌های مازازی و مازازی‌کاران یار بوده که همچنان در حال کار هستند. با آنکه کارگاه‌های عصری، حلوابی و روغن‌گیری سال‌های سال است از کار افتاده‌اند، اما چرخ‌های بزرگ سنگی مازازی‌ها هنوز می‌چرخند. در شهرهایی مانند یزد، اصفهان، اردکان و کاشان همچنان نمونه‌هایی از این کارگاه‌ها که بازمانده‌های صنعتی کهن‌سال هستند، سرگرم کارند. کار آن‌ها آسیاب‌کردن «حنا»، «وسمه»، «روناس» و هر برگ و شاخه‌ای است که در آسیاب‌های برقی و صنعتی می‌سوزد.

کسی نمی‌داند کارگاه‌های مازازی تا چه زمانی به کارشان ادامه می‌دهند، اما به نظر می‌رسد تا وقتی که مردم از حنا و وسمه برای رنگ‌کردن دست و ریش و موهایشان استفاده کنند و رنگ‌رزی‌های سنتی از رنگ گیاهی برای رنگ‌کردن الیاف فرش بهره بگیرند، چرخ مازازی‌ها بچرخد و مازازی‌کاران هم به کار خود ادامه دهند.

چرخ سرگردان

پیش از آنکه موتور برق به کارگاه مازازی بیاید، سنگینی گردونه‌های سنگی را اسب، شتر یا گاو به دوش می‌کشید. با بازشدن پای چرخ موتور برق به مازازی، هم در زمان صرفه‌جویی شد، هم محصول بهتر و یکدست‌تری به دست آمد. این موتور چرخ‌دار باید حداقل چهار ساعت زیر سقف گنبدی مازازی به دور سکو بچرخد تا ریشه‌های قرمز رنگ به پودر روناس تبدیل شوند. هم‌اکنون چند مازازی شهر اردکان به آسیاب روناس و دیگر رنگ‌های گیاهی مشغول هستند.

محصول مرغوب مازازی

مشتری ثابت مازازی‌های شهر اردکان رنگ‌رزی هستند که هنوز به استفاده از مواد رنگی گیاهی اعتقاد دارند و فکر می‌کنند که قالی ایرانی باید با رنگ‌های گیاهی مرغوب رنگ شود. روناس، پوست پیاز، اسپرک، پوست انار و پوست گردو از جمله موادی هستند که همچنان روی سکوه‌های مازازی و زیر گردونه‌های بزرگ سنگی می‌روند. رنگ‌های گیاهی ثابت و بادوام هستند و وقتی در فرش به کار می‌روند، باعث می‌شوند فرش درخشان و شفاف شود.

چرخ‌های باز نشسته

هر کدام از سنگ‌های مازازی ۶ تا ۱۰ هزار کیلو وزن دارند و در اثر گردش و چرخیدن مداوم سطح آن‌ها صاف می‌شود و برگ و گیاهان از زیر آن سر می‌خورند. پس هر چند وقت یک بار پهنای آن‌ها با تیشه تراشیده می‌شود. با این کار سنگ‌ها اندک‌اندک و به‌مرور زمان ساییده و کوچک و کوچک‌تر می‌شوند. بالاخره هم روزی می‌رسد که دیگر کارایی ندارند و باید از سکوی مازازی پایین بیایند. سنگ‌های مازازی معمولاً از شهر «اردستان» می‌آمدند و حمل آن‌ها تا مازازی سخت و طاقت‌فرسا و البته خطرناک بود.





مازاري با سابقه

در کارگاه مازاری پر کردن بسته‌های کتانی با پودر حنا و دوختن دهان باز آن‌ها کار با سابقه‌ترین کارگر کارگاه است. پس از این مرحله نشان مازاری به وسیله مهر چوبی آغشته شده به گازوئیل روی کیسه‌ها درج می‌شود. حنا همچنان یکی از پرطرفدارترین محصولات مازاری‌هاست. به همین خاطر است که تمامی مازاری‌های شهر یزد در کوی مازاری‌ها فقط و فقط حنا آسیا می‌کنند و کارگاه‌ها و کارگرهای مازاری همیشه سر تا پا سبز هستند.



ماسک‌ها روی صورت

هر چه از روی سکویهای مازاری و از زیر گردونه‌های سنگی بیرون آمده است، اینجا توسط این دستگاه الک می‌شود. پودر سبزرنگ حنا به مخزن زیرین سرازیر می‌شود و ساقه‌ها و برگ‌های آسیا نشده به گونی ریخته می‌شوند تا دوباره روی سکو و زیر گردونه بروند. الک که روشن شود و شروع به تکان خوردن کند، غبار رنگی تمام مازاری را پر می‌کند و راه نفس کارگران را می‌بندد. به همین خاطر کارگران مازاری در کنار الک حتماً باید ماسک به صورت داشته باشند.



اسکن کرده و با شغل مازارکاری بیشتر آشنا شوید.

اتم‌ها

خوشه‌ها

حتماً تا به حال در اخبار یا مستندهای علمی و گاهی سیاسی واژه «انرژی هسته‌ای» به گوشتان خورده است و شاید بی‌توجه به مفهوم آن از کنارش عبور کرده باشید. در دنیای فیزیک، به انرژی که در اثر واکنش بین هسته‌های اتم‌ها آزاد شود، انرژی هسته‌ای می‌گوییم. به دو صورت امکان تحریک هسته‌های اتم و تولید انرژی هسته‌ای وجود دارد: شکافت هسته‌ای یک اتم هم‌جوشی هسته‌های چند اتم

هم‌جوشی هسته‌ای

فرایند ترکیب دو هسته سبک‌تر به یک هسته پایدار و سنگین‌تر است. در این حالت هم مقدار زیادی انرژی آزاد می‌شود. انرژی تولید شده ناشی از هم‌جوشی بسیار زیاد است و این دقیقاً همان فرایندی است که در هسته ستارگان رخ می‌دهد و چنان نور و انرژی زیادی را به فضا تابش می‌کند. در مقابل اما شکافت هسته‌ای هم در ستارگان رخ می‌دهد و هم در راکتورهای هسته‌ای که خوش‌بختانه کشورمان ایران نیز جزو معدود کشورهایی است که دارای نیروگاه اتمی و راکتور هسته‌ای است.

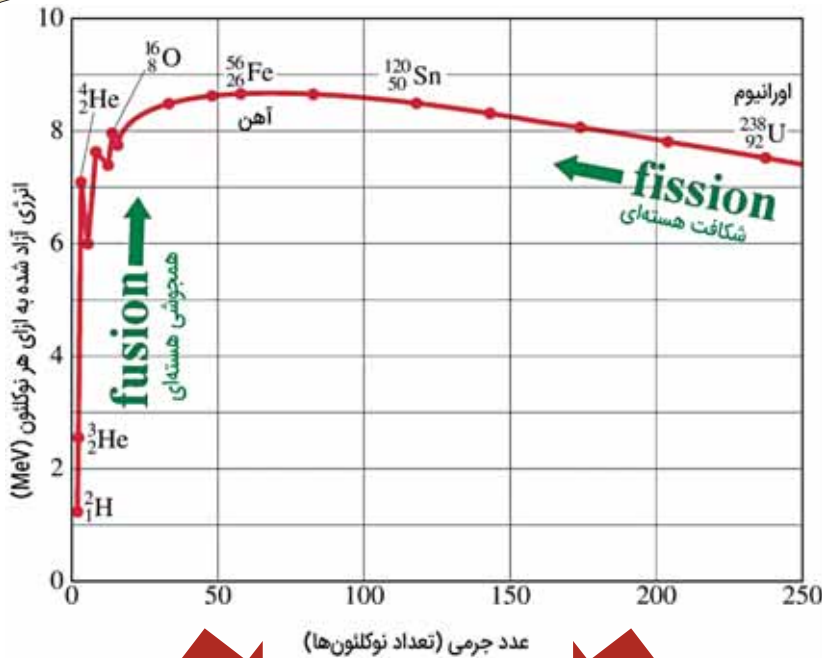
هم‌جوشی هسته‌ای

شکافت هسته‌ای

شکافت هسته‌ای

زمانی رخ می‌دهد که نوترون با هسته یک اتم سنگین برخورد کند. این فرایند باعث می‌شود هسته اصلی اتم به دو یا چند عنصر نامساوی تقسیم شود. در این فرایند یک اتم سنگین مانند اورانیوم به دو اتم سبک‌تر تبدیل می‌شود. بنا بر فرمول معروف اینشتین ($E=mc^2$)، وقتی هسته‌ای با عدد اتمی زیاد شکافته شود، مقداری از جرم آن به صورت انرژی آزاد می‌شود.

◇ نویسنده: احسان مهرجو



همان‌طور که در نمودار بالا می‌بینید، آزادسازی انرژی از طریق هم‌جوشی هسته‌ای تنها تا عنصر آهن (Fe) پیش می‌رود و برای آزادسازی انرژی از عناصر سنگین‌تر، فرایند شکافت هسته‌ای وارد عمل می‌شود و باید از سمت راست نمودار، یعنی از عنصر سنگین اورانیوم، به سمت چپ نمودار حرکت کنیم تا عناصر سنگین به عناصر سبک‌تر شکافته شوند.